

بازاندیشی تاریخی (۱)

ملاحظات و تأملاتی چند در باب چیستی و چرایی تاریخ و
تاریخ‌ورزی در دنیای پست مدرن^۱

نویسنده: کیت جنکینز

مترجم: حسینعلی نوذری

گفتاری که ترجمه آن از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد بخشی است از پروژه تحقیقاتی پروفیسور کیت جنکینز، استاد ارشد تاریخ در مؤسسه چپچستر^۲. مشتمل بر سه بخش اصلی و یک مقدمه کوتاه که مقدمه و بخش نخست آن در شماره حاضر و بخشهای دوم و سوم آن نیز در شماره بعدی فصلنامه درج خواهد شد. این مقالات به بررسی و تحلیلی درباره مهم‌ترین و محوری‌ترین پرسشهای مطرح در حوزه‌های سه‌گانه فلسفه تاریخ، روش‌شناسی در تاریخ، و تاریخ‌نگاری اختصاص یافته‌اند و با شیوه‌ای نسبتاً بدیع به بحث در خصوص چیستی و ماهیت تاریخ و تفاوت یا مرز بین «گذشته» و «تاریخ» پرداخته‌اند. در این راستا نویسنده کوشیده است تا چند پرسش مهم را در کانون توجه پروژه تحقیقاتی خود قرار دهد از جمله اینکه: «آیا می‌توان گفت واقعاً چه چیزی در گذشته اتفاق افتاد؟»، «فاکت‌های تاریخی چیست؟»، «غرض یا تعصب در تاریخ چیست؟»، «آیا تاریخ علم است یا هنر؟»

در کل، پروژه حاضر را می‌توان فتح باب و مدخل بدیع و تازه‌ای دانست برای آشنایی و آگاهی دانشجویان دوره‌های مختلف رشته تاریخ به ویژه دوره‌های فوق لیسانس و دکتری در گرایشهای مختلف این رشته اعم از گرایش فلسفه تاریخ، گرایش تاریخ‌نگاری، گرایش روش‌شناسی و علم تاریخ، تاریخ عمومی جهان، تاریخهای کلان و منطقه‌ای (تاریخ اروپا، تاریخ آسیا...)، تاریخهای خرد و محلی

۱. گفتار حاضر ترجمه‌ای است از:

Keith Jenkins, *Re Thinking History* (London N.: Routledge, 2002). Introduction
ch.1. What history is . pp.1-26. 2. Chichester

(تاریخ بریتانیا، تاریخ ایران، تاریخ زنان، سیاهان، بیمارستان، گمرکات...)، تاریخهای فکری - اعتقادی یا تاریخ عقاید و ذهنیات^۳ اعم از تاریخ مکتبها و جنبشهای اعتقادی و ایدئولوژیک و نظامها یا دستگاههای فکری - سیاسی (تاریخ مسیحیت، تاریخ اسلام، تاریخ مارکسیسم...)، در تمام این گرایشها و حوزهها دانشجویان و اساتید و پژوهشگران عموماً با پرسش مفهومی و پارادایمی «تاریخ چیست؟» رویه‌رو بوده و با معضل پیچیده تعریف، توصیف و تبیین ماهیت (جستی) و کارویژه‌ها یا علل و انگیزه‌های (چرایی) تاریخ سروکار دارند. به همین دلیل پروژه حاضر بدون تردید می‌تواند بستر سودمندی باشد برای آشنایی ژرف دانشجویان دوره‌های مختلف با وضعیت مسائل و پرسشهایی که در حال حاضر پیرامون تاریخ مطرح‌اند. از سوی دیگر پروژه حاضر بسیاری از پرسشهای بنیادین در خصوص ماهیت تاریخنگاری را در قالبهای جدید مبتنی بر واکاوی و تحلیلهای شالوده‌شکنانه در دنیای پست مدرن مورد چالش و بررسی قرار داده و از این لحاظ در جای خود الگوی استدلالی تازه و البته مناقشه‌برانگیزی به‌شمار می‌رود. وانگهی مجموعه استدلالها و مقروضات اقامه شده و گزاره‌های مورد استفاده مؤلف چنان جامع و سنجیده انتخاب شده‌اند که پروژه مذکور را به صورت مقدمه‌ای عالی و بی‌نظیر بر روش پژوهش تاریخی و روش‌شناسی در تاریخ درآورده است: استفاده از مثالها و نمونه‌های بی‌شمار به منظور راهگشایی برای دیگر محققان و پژوهشگران در تحقیقات و مطالعات بعدی با نثری شیوا و مستدل، گرچه پیچیده و دشوار در قالب ایجازی نام که در متن مقاله نیز به علت آن اشاره شده است.

جنکینز ضمن بحث درباره تاریخ به عنوان رشته‌ای جدل‌برانگیز و مورد مناقشه، به معرفی و تبیین تازه‌ترین رویکردها و گرایشها و جریانهای نوظهور در حوزه‌های سه‌گانه به‌ویژه در فلسفه تاریخ و همین‌طور به بحث درباره تأثیر پست مدرنیسم بر تاریخنگاری و روش‌شناسی تاریخ پرداخته است. استدلال و احتجاج علیه رویکردهای مبتنی بر تخصصی‌گرایی، حرفه‌ای بودن و مهارتها در برخورد با تاریخ و در عوض تأکید بر و دفاع از رویکردی روش‌شناسانه (متدولوژیک) در برخورد با تاریخ مضمون و تم اصلی بحث جنکینز است. وی با عنایت به ظهور و حضور پاره‌ای جریانها و گرایشهای مهم و تأثیرگذار در فلسفه، نظریه ادبی، نقد ادبی، نظریه اجتماعی، نظریه انتقادی، سیاست و... و با توجه به تأثیر شگرف و غیرقابل انکار آنها بر حوزه‌های سه‌گانه تاریخ، ضمن ژرف‌نگری در آنها و بهره‌جستن از دستاوردهای نظری آنها بر این تز مهم و بنیادین شالوده‌شکنانه تأکید

می‌ورزد که «تاریخ نباید از پویش دیرپای خود برای نیل به حقیقت عینی راجع به گذشته دست بردارد و هرگونه تلاش بی‌ثمر در این راه را کنار گذاشته و با فرایندهای مختلف تولید خود از در آشتی درآید».

بخش مباحث نظری فصلنامه امید دارد سلسله گفتار حاضر، همان‌گونه که انتظار می‌رود، بتواند موجب برانگیختن دریافتها، تحلیلها و بینشهای تاریخی انتقادی و تشکیکی در خوانندگان و مخاطبان گشته و فتح بابی باشد به سوی درک و فهم تازه‌ای در خصوص پرسش ماهوی بدیلی در کنار پرسشهای مفهومی پیشین، یعنی این پرسش که «تاریخ در دنیای پست مدرن چیست و چه می‌تواند باشد؟».

سخنی از هایدن وایت

هر رشته، گمان می‌کنم، همان‌گونه که نیچه به روشنی تمام تشخیص داده بود، از چیزهایی تشکیل شده است که کارورزان خود را از ورود به آنها و انجام آنها منع می‌سازد. هر رشته از مجموعه‌ای از محدودیتها و تضییقات وارده بر عرصه اندیشه و تخیل ساخته شده است، و هیچ رشته‌ای بیش از تاریخنگاری حرفه‌ای با حصار محرمات و تابوهای متنوع محدود و محصور نشده است - تا آن حد که اجزاء تشکیل دهنده به اصطلاح «روش تاریخی» شامل چیزی اندکی بیش از این حکم‌اند که «با داستان، بکر و دست‌نخورده بر خورد کنید» (بدون هرگونه تصور درباره اینکه چه رابطه‌ای می‌تواند بین «داستان» و «رویداد» (فاکت) وجود داشته باشد) و از هرگونه تعیین چندجانبه و افراط تخیلی یا ذهنی (یعنی احساسات شدید) به هر بهایی پرهیز نمایید.

ولی بهای پرداخت شده بهایی بسیار گزاف و سنگین است: به سرکوب دستگاه نظری و جهاز مفهومی (که بدون وجود آن، رویدادها یا واقعیات خرد و ذره‌ای را نمی‌توان در قالب ساختارهای کلان پیچیده دور هم گرد آورد و با هم مجتمع و متفق ساخت و آنها را به منزله موضوعات بازنمایی گفتمانی در یک روایت تاریخی ایجاد نمود) و واگذاری یا انتقال و احاله لحظه شاعرانه (گشتاور بوطیقای) در نگارش تاریخی به بخش درونی یا بطنی گفتمان (که در آنجا به منزله محتوای تأیید نشده - و در نتیجه غیرقابل انتقاد - روایت تاریخی عمل می‌کند) منجر گشته است.

آن دسته مورخانی که خط تمایز قاطعی بین تاریخ و فلسفه تاریخ ترسیم می‌کنند از درک این نکته عاجزند که هر گفتمان تاریخی در درون خود واجد نوعی فلسفه تاریخ، هر چند ضمنی، ولی کاملاً شکوفا و تمام و کمال است... تفاوت اصلی بین تاریخ و فلسفه

تاریخ این است که فلسفه تاریخ، دستگاه نظری را - که واقعیات (فاکتها) به مدد آن در گفتمان رده‌بندی می‌شوند - به سطح متن می‌آورد؛ در حالی که تاریخ به معنای اخص آن (تاریخ خاص، آن‌گونه که مصطلح است) دستگاه نظری را در بخش درونی (بطن) روایت دفن می‌کند، که در آنجا به عنوان ابزار یا وسیله‌ای نهفته یا ضمنی برای شکل دادن عمل می‌کند....

هایدن وایت، مدارگان گفتمان (۱۹۷۸)، صص ۷-۱۲۶.

مقدمه

گفتار حاضر اساساً خطاب به دانشجویانی است که سودای مطالعه و تحقیق درباره پرسش «تاریخ چیست؟» را در سر دارند؛ لذا هم به عنوان یک مدخل یا مقدمه (به معنای واقعی کلمه مبنی بر اینکه در مطالب و موضوعات آن به نکاتی برمی‌خوریم که قبلاً بر نخورده‌ایم) و هم به منزله یک مباحثه جدلی به رشته تحریر درآمده است. در صفحات آتی بحث و استدلال خاصی را در این خصوص که تاریخ به‌زعم من چیست پی خواهیم گرفت، و این به معنای آن نیست که شما نیز باید آن را بپذیرید بلکه برعکس می‌توانید به گونه‌ای انتقادی با آن برخورد نمایید. در سراسر گفتار، هدف اصلی آن است تا به شما کمک شود که در روند بسط و تکامل موضع خود آگاهانه (تأملی) اتخاذ شده‌تان درباره تاریخ... بر گفتمان خود مسلط بوده و آن را به خوبی هدایت نمایید.^۴

۱۵۸

۴. در سراسر پروژه حاضر واژه گفتمان را (برای نمونه در عباراتی چون «مسئول گفتمان خود بودن»، «گفتمان تاریخ» به معنای مقوله یا مفهومی بکار می‌برم که تفکرات و اندیشه‌های مردم راجع به تاریخ را با منافع و قدرت پیوند می‌زند. مثلاً، مسئول گفتمان خود بودن به معنای آن است که شما قدرت آن را دارید که تاریخ برایتان همانی باشد که می‌خواهید نه اینکه چیزی را بپذیرید که دیگران می‌گویند تاریخ این است؛ به عبارت بهتر تاریخ را آن‌گونه که خود می‌پسندید و می‌خواهید، بپذیرید نه چیزی را که دیگران می‌خواهند به اسم تاریخ به خوردتان بدهند؛ طبعاً این امر شما را واجد قدرت می‌سازد نه آنان را. به همین نحو کاربرد عبارت «گفتمان تاریخ» به معنای آن است که به جای تعلق از تاریخ به عنوان یک موضوع [subject] یا رشته [discipline] (تعابیر مدرسه‌ای) - مبین اینکه شما صرفاً چیزی را یاد می‌گیرید که پیشاپیش به‌طور طبیعی یا به گونه‌ای مسلم و مشهود همواره وجود دارد و به‌گونه‌ای ساده، بی‌غرض، عینی و عاری از جهت‌گیری به آن پاسخ می‌دهید - تاریخ را عملاً به عنوان یک «میدان نیرو» ببینید؛ یک سری راهها و روشهایی برای سازمان‌دهی گذشته توسط و برای طرفهای ذینفع اراها و روشهایی که همواره از جایی و برای اهدافی پیدا می‌شوند، در راستا یا مسیرشان، مایلند شما را با خود ببرند. این حوزه یا میدان را به این دلیل «میدان نیرو»

هر دو معنا یا قالب فوق‌الذکر - یک متن مقدماتی و یک مباحثه جدلی - در این مقطع زمانی به نظر من ضروری می‌رسد. زیرا گرچه از قبل متون مقدماتی متعددی در بازار وجود دارد، ولی هنوز آثار پیش‌تاز اولیه مشهوری چون تاریخ چیست؟ اثر ادوارد هایت کار، کاربست تاریخ اثر جفری ایتون و سرشت تاریخ اثر آرتور مارویک،^۵ علی‌رغم پاره‌ای تجدیدنظرهای بعضاً به‌عمل آمده در آنها، همچنان وزن و اعتبار سالهای اولیه تکوین آنها (سالهای دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰) به قوت خود باقی است، به طوری که در حال حاضر عملاً به‌صورت سوگلیهای قدیمی در آمده‌اند. این آثار همچنین به یک معنا متونی بسیار «انگلیسی» هستند (همچنان که آثار اخیراً اضافه شده به این ژانر، نظیر پویش تاریخ^۶ اثر جان تاش، چنین‌اند)، خصیصه‌ای که پیامد نوعاً تأسف‌بار آن کمکی بود به جدا ساختن تاریخ از بستر جریانهای [روشن] فکری گسترده‌تر و قطعاً زایاتر و بلندنظرانه‌تری که طی سالهای اخیر در گفتمانهای مربوط در حال پا گرفتن بوده‌اند. برای مثال، هم فلسفه و هم ادبیات به‌گونه‌ای بسیار جدی به این مسئله پرداخته‌اند که منشاء یا ماهیت سرشت خاص آنها چیست.^۷

بنابراین به خوبی می‌توان چنین استدلال کرد که تاریخ، در مقایسه با این گفتمانهای

→ می‌نامند که این جهت‌گیریها یا مسیرها در میدان مذکور مورد منازعه قرار دارند (بایستی برای آنها جنگید). این میدانی است که جامع و مانع چیزهای مختلف و متنوع است، دیدگاهها و نظرات راجع به گذشته را به شیوه‌ها و درجاتی در مرکز و در حاشیه قرار می‌دهد که موجب بازشکلی قدرتهای کسانی می‌شوند که آنها را مطرح و ارائه می‌کنند. بنابراین کاربرد واژه «گفتمان» بیانگر آن است که ما می‌دانیم تاریخ هرگز خودش (تنها) نیست، هرگز بی‌جهت یا بی‌غرض گفته یا خوانده (بیان، نقل، تعبیر) نمی‌شود، بلکه همواره برای کسی است. گفتار حاضر روی این فرضیه کار می‌کند که دانستن این مطلب به داننده (شناساگر) قدرت یا صلاحیت می‌بخشد، و اینکه این چیز خوبی است. (توجه: این شیوه استفاده از تعابیر و اصطلاحات با شیوه مورد بحث هایدن وایت در مقدمه وی بر مدارگان گفتمان یکی نیست و با هم فرق دارند. رک. مقدمه فنی و درخشان وایت در کتاب مذکور:

Hayden White, *Tropics of Discourse* (London: Johns Hopkins University Press, 1978).

5. - E.H. Carr, *What is History* (London: Penguin, 1963) - G. Elton, *The Practice of History* (London: Fontana, 1969) - A. Marwick, *The Nature of History* (London: Macmillan, 1970).
6. - Tosh, *The Pursuit of History* (London: Longman, 1984).
7. For example: R. Rorty, *Philosophy and the Mirror of Nature* (Oxford: Blackwell, 1980) R. Rorty, *Contingency, Irony and Solidarity* (Cambridge: CUP, 1989) T. Eagleton, *Literary Theory* (Oxford: Blackwell, 1983) - Frolich, *Marxism and Literary History* (Cambridge, Mass.: Harvard UP, 1986) D. Bromwich, *A Choice of Inheritance* (Cambridge, Mass.: Harvard UP, 1989).

همجوار، به لحاظ نظری عقب مانده است، اظهار نظری که به منظور جلوگیری از بروز هرگونه سوء تفاهم شاید نیاز به شرح یا مثال فوری دارد.

اگر سری به یک کتابفروشی دانشگاهی بزنید و به قفسه‌های کتب فلسفی نگاهی بیندازید، صف طویلی از آثاری را خواهید دید که مسئله مبانی و محدودیتهای شناخت و عمل فلسفی (اینکه از نظر فلسفی چه چیزی را می‌توان شناخت و چه کاری می‌توان صورت داد) پای ثابت بحثها و مناقشات در تمام این آثار است: متونی درباره هستی‌شناسی یا وجودشناسی (نظریه‌های مربوط به وجود)، معرفت‌شناسی (نظریه‌های مربوط به شناخت)، و روش‌شناسی؛ متونی درباره شک‌گرایی، درباره زبان و معنی، درباره انواع تحلیل - آرمان‌گرا (ایده‌آلیستی)، مادبگرا، واقع‌گرا، پدیدارشناختی - و نظایر آن. پس از آن اگر به قفسه‌های ادبیات و آثار ادبی روی آورید، به بخش مستقلی راجع به نظریه ادبی برخورد خواهید خورد (علاوه بر بخشی درباره نقد ادبی). در این قسمت به متونی برمی‌خوریم درباره قرائتها و آثار مارکسیستی و فمینیستی؛ درباره تحلیلهای فرویدی و پسا فرویدی؛ درباره شالوده‌شکنی، نظریه انتقادی، نظریه پذیرش یا دریافت^۸ و بینامتنیت یا متن‌مندی متقابل؛^۹ درباره شعر، روایت‌شناسی، فن بیان و بلاغت (ریطوریکا)، تمثیل و نظایر آن. بعد از این مرحله ادامه بدهید تا برسید به قسمت قفسه‌های تاریخ. در اینجا تقریباً قطعی است که «هیچ بخشی راجع به نظریه تاریخ» وجود ندارد (گرچه این عبارت قدری عجیب و غریب از دقت و ظرافت به نظر می‌رسد)، مگر تنها چند اثر از التون سابق الذکر و دیگران و شاید، در صورتی که خوش‌شانس باشید، به نسخه‌ای عجیب و منحصر به فرد از اثری از پی. گیل یا مارک بلوخ یا رابین جورج کالینگوود (اثری که در حال حاضر مورد شناسایی و قبول واقع شده است) برخورد خواهید خورد، و اگر قدری خوش‌شانس‌تر باشید به اثری «اخیرتر» از کسی چون هیدن وایت یا میشل فوکو برمی‌خورید که خیلی دقیق و با احتیاط تمام لابه‌لای ردیف کتابهای کاملاً تنگ هم جسیبده چپانده شده‌اند.^{۱۰} به عبارت دیگر وقتی چند قدم از قفسه‌ای به قفسه‌ای دیگر می‌روید، گویی در اصل یک نسل شکاف و فاصله را پشت سر می‌گذارید؛

8. reception theory

9. inter - textuality

10. P. Ceyl., *Debates with Historians*, London: Fontana, 1962 M. Bloch, *The Historian's Craft*, Manchester: Manchester University Press, 1954 R. Collingwood, *The Idea of History*, Oxford: Oxford University Press, 1946 H. White, *The Content of the Form*, London: Johns Hopkins University Press, 1987 M. Foucault, *Power/Knowledge*, New York: Pantheon 1980.

از متون به لحاظ نظری غنی و بسیار اخیر تا آثاری درباره سرشت (ماهیت) تاریخ که بیست یا سی سال پیش یا، در مورد بلوخ و معاصرین وی، در سالهای دهه ۱۹۳۰ و دهه ۱۹۴۰ خلق شدند.

البته این نکته مسلماً به معنای آن نیست که بگوییم اساساً چیزی به نام متون بی‌اندازه پیچیده و دشوار و اخیرتر درباره تاریخ و «نظریه تاریخ» وجود ندارد (مثلاً، به نحوی بسیار گوناگون و متنوع، آثار الکس کالینیکوس یا مایکل اُکشات؛ مثلاً آثار متنوع و جوراجور پست مدرنیستی؛ مثلاً جریانهای سر برآورده در حوزه‌های تاریخ فکری و فرهنگی^{۱۱}). همچنین به این معنا نیست که بگوییم این فقدان دغدغه و نگرانی بابت نظریه تاریخ و پیامدهای آن به‌طور منظم و دقیق مورد توجه و امعان‌نظر قرار نگرفته است. مدت‌ها پیش گرث استیدمن - جونز به فقر تجربه‌گرایی انگلیسی اشاره کرده بود؛ اخیرتر نیز رافائل سمونل به اظهارنظر راجع به وضعیت نسبتاً عقب‌افتاده بخش اعظم آثار تاریخی با بُت‌وارگی اسنادی آن،^{*} و سواس شدید آن بابت «واقعیات» [فاکتها] و روش‌شناسی «واقع‌گرایی خام» ملازم با آن پرداخته است. مقاله دیوید کانادین تحت عنوان «تاریخ بریتانیا: گذشته، حال و آینده؟»، با توجه به انتقادات و اعتراضات شدید وی علیه عقیم بودن، رکود و بیهودگی آشکار، تیرگی و سنگینی محض و نزدیک‌بینی بخش اعظم جریان عمده تاریخ، بارها و بارها مورد ارجاع و استناد مورخان حرفه‌ای قرار گرفته است؛ ضمن آنکه مطالعات و بررسیهای کریستوفر پارکر در کتاب سنت تاریخی انگلیسی از ۱۸۵۰ (۱۹۹۰) راجع به ویژگیهای عمده «سنت انگلیسی نگارش تاریخی» آن‌گونه که از حدود سال ۱۸۵۰ میلادی توسط شارحان برجسته آن نشان داده شده است، تحقیقی است راجع به آن شیار عمیقی که نوع خاصی از فردگرایی از درون آن سر برآورده و بسط و توسعه پیدا کرده است، یعنی نوعی چشم‌انداز روش‌شناسانه که راجع

11. A. Callinicos, *Making History*, New York: Cornell University Press, 1988. M. Akechott, *n History*, Oxford: Blackwell, 1983. R. Chartier, *Cultural History*, Oxford: Polity, 1988. S. Horigan, *Nature and Culture in Western Discourses*. London: Routledge, 1989. E. Wolfe, *Europe and the People Without History*, London: University of California Press, 1982. M. Berman, *All That is Solid Melts into Air*, London: Verso, 1983. Hassan, *The Culture of Post - Modernism*, *Theory, Culture and Society*, 2.3 1985, 119-32.

* fetishism of the document - نقش و جایگاه بُت‌واره‌ای که در مطالعات و تحقیقات تاریخی سنتی و کلاسیک برای اسناد و مدارک در نظر گرفته می‌شود و ارزشی در حد پرستش برای آنها منظور می‌گردد. (م).

به پیش‌فرضهای ایدئولوژیک خود موضعی بیش از حد غیرتأملی دارد.^{۱۲} مع‌ذلک جریانها و تحلیلهایی از این دست، چندان در سطح گسترده‌ای تغذیه نشده‌اند و از بار و غنای چندان بر خوردار نیستند که بتوانند بررسیها و مطالعات و راهنماهای مردمی‌تر درباره سرشت (ماهیت) تاریخ را روشن سازند. در کل هنوز بسیاری از مورخان کارورز عملی از مباحثات نظری طفره رفته و همواره سعی می‌کنند تا خود را با مقولات تئوریک و تحلیلی درگیر نسازند؛ و نیازی به گفتن نیست که صد البته متن موردی و اتفاقی راجع به نظریه به هیچ وجه همان نوع تأثیر و فشار سنگینی را در پی ندارد که بی‌شمار متون، مثلاً متون راجع به نظریه ادبی، بر مطالعه و بررسی ادبیات اعمال می‌کنند.

ولی شاید این راهی است که تاریخ اگر قرار است «مدرنیزه» شود باید در پیش بگیرد. به همین خاطر در اینجا به حوزه‌های مربوطه‌ای چون فلسفه و نظریه ادبی توجه مبذول داشته و از آنها سود جست‌ام. زیرا اگر «تاریخ‌ورزی»^{۱۳} را پوشی بدانیم در این باره که چگونه می‌توان به خواندن و درک معنا یا فهم گذشته و حال نایل آمد، در آن صورت به نظر من استفاده از گفتمان‌هایی که «قرائتها»^{۱۴} و ایجاد معانی (معناسازی) را جزء دغدغه‌ها و دل‌مشغولیهای عمده خود قرار داده‌اند، امری بسیار ضروری و مهم می‌باشد.^{۱۵}

خوب، حال بینیم که ساختار متن حاضر چیست، به عبارت دیگر متن حاضر چگونه ساختاردهی شده است؟ متن حاضر به‌گونه‌ای عامدانه و اندیشیده شده از سه بخش

12. G. Stedman - ones, *The Poverty of Empiricism*, in R. Blackburn (ed.) *deology in Social Science*, London: Fontana, 1972 R. Samuel, *Grand Narratives*, *History Workshop Journal*, 29, 1990 D.Cannadine, *British History: Past, Present - and Future*, *Past and Present*, 116, 1987. C. Parker, *The English Historical Tradition Since 1850*, Edinburgh, Donald, 1990.

13. doing history

14. readings

۱۵. این به معنای آن نیست که بگوییم آدم باید از خطر تبعیت یا وابستگی احتمالی تاریخ به امپریالیسم ادبی و امکان استیلا یا سیطره آن بر تاریخ غافل باشد؛ از این رو پشت اظهار می‌دارد: «ارزیابی کلی درباره گذشته به منزله متنی بیکران و نامحدود که تنها می‌توان به گونه‌ای پایان‌ناپذیر و بلاوقفه آن را دوباره متن‌مند نمود، مستلزم انتقال اهداف و رویه‌های ادبیات به گذشته است. فی‌الواقع این روند تفسیر کلمه به کلمه و تحت‌اللفظی از گذشته است که بایستی به عنوان تلاشی جهت بسط و توسعه دامنه نفوذ و تأثیر رژیم حقیقت خاص ادبیات بر رژیم حقیقت تاریخ تلقی گشته و مورد قضاوت قرار بگیرد. نک:

— T.Bennett, *outside Literature* (London: Routledge, 1990, p.280).

تهاجم و حمله‌های خودآگاه به رویه‌ها و دستورالعمل‌های ادبیات در مواقع مقتضی، و این بیشتر مدنظر من است.

کوتاه تشکیل شده است.^{۱۶} در بخش نخست به طور مستقیم به این مسئله پرداخته‌ام که تاریخ چیست و پرسش تاریخ را چگونه می‌توان به شیوه‌هایی پاسخ داد که لزوماً بازسازی یا گرت‌برداری یا تکرار فرمول‌بندیها و قاعده‌پردازیهای «انگلیسی‌تر نباشند، شیوه‌هایی که گفتمانهای مسلط و غالب (متعارف) را ساده و بدون پرسش رها نمی‌سازند و تاریخ را در معرض چشم‌اندازهای نوعاً گسترده‌تری قرار می‌دهند. (به خاطر داشته باشید که «تاریخ» فی‌الواقع و در عمل «تاریخها»ست، زیرا در این نقطه است که باید از این اندیشه دست برداریم که گویا تاریخ چیزی بسیار ساده و بیش از حد واضح و بدیهی است، در عوض باید بر این مطلب تأکید نماییم که با کثرت انواع تاریخ سروکار داریم که تنها ویژگی مشترکشان این است که موضوع اصلی پژوهش آنها «گذشته» است).

در بخش دوم، «پاسخ» مذکور را برای بازه‌ای موضوعات و مسائلی به کار می‌بندم که به طور مشترک در برخی از مناقشه‌های زیربنایی‌تر و مقدماتی راجع به ماهیت تاریخ به چشم می‌آیند. در این بخش استدلال من این خواهد بود که این قبیل موضوعات و مسائل، ولو از روی قاعده مطرح شده باشند، بسیار به ندرت حل و فصل گشته یا در بستر مناسب و خاص خود قرار می‌گیرند، و به گونه‌ای وسوسه‌انگیز نیمه‌تمام و باز و یا رمزآلود و پرابهام رها شده‌اند. اینها مسائل و معضلاتی هستند از این دست که: آیا این امکان وجود دارد که بگوییم واقعاً چه چیزی در گذشته رخ داد، که به حقیقت دست یابیم، که به دریافتهای عینی برسیم یا، اگر چنین امکانی وجود ندارد، آیا تاریخ مقوله‌ای قطعاً تفسیری است؟ فاکت‌های تاریخی چیستند یا کدامند (و در واقع آیا اساساً چنین چیزهایی وجود دارند)؟ تعصب یا غرض چیست و گفتن اینکه مورخان باید آن را افشا و آشکار ساخته و از بیخ و بن ریشه‌کن سازند به چه معنایی است؟ آیا امکان همدردی و

۱۶. بخشها به چند دلیل کوتاه شده‌اند. دلیل عمده ماهیت مقدماتی گونه و جدلی متن حاضر است که به معنای آن است که من برای دادن پوششی کلی یا گزارشی اجمالی چندان خود را مشغول نساختم و به مطالعه‌ای اجمالی (مثلاً در کتاب سرشت تاریخ اثر مارویک) اکتفا کردم. بلکه کوشیدم تا این بحث مقدماتی را تا حد ممکن و به اندازه کافی مجمل و مختصر سازم به طوری که بتوان آن را طی یک یا دو جلسه خواند و در نتیجه با یک دور مرور آن را به ذهن سپرد. همچنین باید بگویم که سعی نکردم تا متن حاضر را چیزی غیر از متنی اساسی و «آموزشی» بسازم. به روش ساده‌سازی حوزه‌های پیچیده توسط آن کاملاً واقفم—برای مثال تاریخ پست مدرنیسم—ولی هدف من آن بود تا بحثها و استدلالها را به اجمال و اختصار برگزارد کرده و بعد در بانوشتها به برخوردارهای عمیق‌تر، پیچیده‌تر و محققانه‌تری که می‌توان با آنها داشت، اشاره نمایم. به عبارت دیگر سعی نمودم تا قرانت دیگری را در ارتباط با متنی ارائه کنم که در پشت صحنه‌های اثر حاضر از آنها استفاده کرده‌ام. ضمن آنکه عامدانه به اکثر آنها در این کتاب اشاره‌ای نکرده‌ام.

همدلی با مردمانی که در گذشته زندگی می‌کردند وجود دارد؟ آیا تاریخ علمی، امکان‌پذیر است یعنی چیزی به نام تاریخ علمی وجود دارد؟ و یا آیا تاریخ اساساً نوعی هنر است؟ شأن و جایگاه آن دسته از زوجهای تقابلی - نظیر علت و معلول، تشابه و تفاوت، تداوم و تحول و... - که کراراً در تعاریف تاریخ چیست ظاهر می‌شوند چیست؟ در بخش سوم تمام نکات مطروحه تا پیش از آن را، از طریق ربط دادن آنها به موضعی که از آن موضع دارم کار می‌کنم و با قرار دادن آنها در بستری که فکر می‌کنم متأثر و الهام گرفته از این متن است، در کنار هم قرار داده و آنها را به هم نزدیک‌تر می‌سازم. پیش از این گفتم که هدف و مقصد اصلی متن حاضر ارائه کمکی است چند در جهت تلاش برای تدوین و تنظیم پاره‌ای از استدلالها و مباحثات مطروحه حول پرسش «تاریخ چیست؟» و یافتن پاسخ یا پاسخهایی برای آن. لذا به منظور پیشبرد و تحقق این هدف، فکر کردم ذکر این نکته مناسب و به جا باشد که چرا پرسش «تاریخ چیست؟» را به شیوه خاص خودم مورد لحاظ و بررسی قرار می‌دهم و نه به شیوه‌های دیگر، و خودم را در گفتمانی قرار می‌دهم که به شرح و تفسیر درباره آن پرداخته‌ام و امکانات و قابلیت‌های آن را بررسی کرده‌ام. بلافاصله باید اضافه نمایم که این کار را به این دلیل صورت نمی‌دهم که آرا و عقاید من ضرورتاً حائز اهمیت زیادی هستند، بلکه به این خاطر که، چون در خلأ زندگی نمی‌کنیم، دوران یا ایامی که مرا تولید کرده‌اند، یا به بیان دیگر «مرا نوشته‌اند، پیشاپیش شما را نیز نوشته‌اند و همچنان خواهند دان نوشت. من از این دوران یا ایام به دوران پسا-مدرن یاد خواهم کرد و از این رو متن خود را با بخش کوتاه بسترسازانه‌ای تحت عنوان «تاریخ‌ورزی در دنیای پسا-مدرن» - شاید [محتماً] دنیایی که ما در آن به سر می‌بریم - به پایان می‌برم.

تاریخ چیست

در این بخش می‌خواهم پرسش «تاریخ چیست» را مورد بررسی قرار داده و به آن پاسخ دهم. برای این کار ابتدا نگاهی به این مسئله خواهم افکند که تاریخ در نظریه (از لحاظ تئوری) چیست؛ سپس به بررسی و ارزیابی آن در عمل (کاربست) خواهم پرداخت؛ و دست آخر نظریه و کاربرد را باهم در یک تعریف - تعریفی به لحاظ روش‌شناختی آگاهانه، شک‌گرا / طعنه‌آمیز - کنار هم خواهم آورد، تعریفی که امیدوارم به اندازه کافی جامع و گویا باشد که بتواند نه تنها درباره «مسئله تاریخ» بلکه راجع به

پارهای مناقشات و مواضعی که گرداگرد آن را احاطه کرده‌اند درکی معقول به شما بدهد.

□ تاریخ چیست: در نظریه

در سطح نظریه مایلم به دو نکته بپردازم. اولین نکته (که در این پاراگراف رئوس کلی و اجمالی آن را ترسیم کرده و بعد آن را طول و تفصیل خواهم داد) آن است که تاریخ یکی از سلسله گفتمانهای موجود راجع به جهان است. این گفتمانها جهان را (یعنی آن ماده فیزیکی که از قرار معلوم روی آن زندگی می‌کنیم) خلق نمی‌کنند بلکه آن را در اختیار خود گرفته، از آن خود ساخته و کلیه معانی‌ئی را که داراست به آن می‌دهند. آن تکه از جهان که موضوع تحقیق و پژوهش (مسلم) تاریخ محسوب می‌شود نامش «گذشته» است. از این رو تاریخ به منزله گفتمان در رده یا مقوله‌ای متفاوت از مقوله‌ای قرار دارد که راجع به آن گفتمان‌پردازی می‌کند، به عبارت دیگر گذشته و تاریخ چیزهای متفاوتی هستند. وانگهی، گذشته و تاریخ آنچنان به هم دوخته نشده و در هم گره نخورده‌اند که تنها یک قرائت تاریخی از گذشته ضرورت مطلق داشته باشد. گذشته و تاریخ مستقل از یکدیگر و رها از هم معلق و شناورند؛ زمانهای طولانی و کیلومترها از هم فاصله دارند. همان‌گونه که از یک موضوع تحقیق واحد می‌توان توسط کاربرت‌های گفتمانی متفاوت قرائتهای متفاوتی به دست داد (برای مثال از یک منظره یا چشم‌انداز طبیعی می‌توان قرائتهای متفاوتی توسط جغرافیدانها، جامعه‌شناسان، مورخان، هنرمندان، شاعران، اقتصاددانان و دیگران به عمل آورد)، به همین نحو قرائتهای تفسیری متفاوتی نیز در بسترهای زمانی و مکانی مختلف وجود دارند که در عین حال نسبت به هریک از کاربرت‌ها درونی به شمار می‌آیند؛ تا آن جایی که تاریخ مدنظر باشد تاریخنگاری این را نشان می‌دهد.

پاراگراف فوق، پاراگراف ساده‌ای نیست. گزاره‌های فراوانی را در این پاراگراف اقامه کرده‌ام، لیکن همه آنها عملاً حول تمایز بین گذشته و تاریخ دور می‌زنند. بنابراین درک تمایز مذکور برای شما بسیار مهم و تعیین کننده است، زیرا اگر به درستی فهم و ارزیابی شود در آن صورت خود و مناقشه‌هایی که در پی خواهد داشت به توضیح و تنویر یا روشن ساختن این پرسش که «تاریخ در نظریه چیست» کمک شایانی خواهد نمود. بنابراین به بررسی و ارزیابی نکاتی که فی‌الحال اقامه کردم خواهم پرداخت، یعنی ابتدا با نگاهی نسبتاً دقیق و مشروح به تفاوت گذشته و تاریخ و سپس با بررسی و ارزیابی برخی

پیامدهای عمده ناشی از آن.

اجازه دهید بحث خود را با این عقیده یا نظر شروع کنم که «تاریخ گفتمانی است راجع به گذشته، ولی به لحاظ رده‌ای یا مقوله‌ای متفاوت با آن». شاید این ایده در نظر شما بسیار عجیب آید، چرا که ممکن است قبلاً چیزی راجع به این تفاوت یا تمایز نشنیده باشید یا به آن برنخورده باشید؛ یا اینکه خیر اساساً این مسئله به هیچ وجه برایتان مهم نبوده و هیچ وقت نخواستید و نمی‌خواهید که زیاد خودتان را در این باره به زحمت بیندازید. یکی از دلایل اینکه چرا قضیه چنین است، چرا عموماً کاری راجع به این تمایز صورت نگرفته و بلا تکلیف رها مانده است، این است که ما انگلیسی زبانها دوست داریم این واقعیت را نادیده بگیریم که حقیقتاً بین تاریخ - به عنوان آنچه که درباره گذشته نوشته / ضبط شده است - و خود گذشته این تمایز وجود دارد، زیرا تاریخ جهان این هر دو چیز را در بر می‌گیرد (یعنی هم شامل گذشته است و هم شامل تاریخ یا چیزهای نوشته شده و ضبط شده راجع به گذشته).^{۱۷} بنابراین، ترجیحاً بهتر است همیشه این تفاوت را به این صورت نشان دهیم که از واژه «گذشته» برای تمام آنچه که قبلاً در هر جایی رخ داده است استفاده نماییم، ضمن آنکه از واژه «تاریخنگاری» نیز برای تاریخ استفاده کنیم؛ در اینجا تاریخنگاری به نوشته‌های مورخان اشاره دارد. این کار خوبی خواهد بود که بیاییم گذشته را به عنوان موضوع مورد توجه مورخان بگیریم، تاریخنگاری را به عنوان نحوه توجه یا نوع نگاه مورخان به آن بگیریم، و واژه «تاریخ» (با H بزرگ در زبان انگلیسی) را در ارجاع به کل پیکره مناسبات و روابط بکار ببریم. ولی خرق عادت کار بسیار دشواری است، و خود من شخصاً ممکن است از واژه «تاریخ» [با h کوچک] در اشاره یا ارجاع به گذشته، به تاریخنگاری و به کلیت روابط و مناسبات استفاده نمایم. ولی به خاطر داشته باشید که اگر و هر جا چنین کاری بکنم، قطعاً تمایز مذکور را در نظر دارم و شما نیز باید چنین نمایید.

لیکن به راحتی ممکن است این توضیح و تنویر درباره تمایز گذشته / تاریخ غیرمنطقی و کم‌اهمیت به نظر آید؛ و حتی گفته شود خوب که چی؟ این تمایز چه ضرورت و چه اهمیتی دارد؟ اجازه دهید با ذکر سه بینه برایتان توضیح دهم که چرا درک تمایز گذشته / تاریخ امری ضروری و مهم است.

۱. گذشته رخ داده است. گذشته سپری شده است و تنها توسط مورخان می‌توان آن

17. Sturrock, *Structuralism* (London: Paladin, 1986), p.56.

را در قالب ابزار، وسایل و رسانه‌های بسیار متفاوت نظیر کتب، مقالات، اسناد و غیره مجدداً بازگرداند، نه به عنوان حوادث و رخداد‌های واقعی و عملی. گذشته سپری شده است و تاریخ چیزی است که مورخان هنگام کار، درباره آن خلق می‌کنند. تاریخ کار [محصول زحمات] مورخان (و یا کسانی که چنان عمل می‌کنند که گویی مورخ هستند) است، و زمانی که همدیگر را می‌بینند یکی از نخستین سؤالاتی که از همدیگر می‌پرسند این است که روی چه چیزی دارند کار می‌کنند. و دقیقاً همین کار - که در قالب کتب، نشریات ادواری و غیره تجلی و تجسم پیدا می‌کند - است که شما هنگام کار تاریخ یا هنگام انجام دادن تاریخ [تاریخ ورزی] آن را می‌خوانید (من قصد دارم به دانشگاه بروم تا تاریخ بخوانم). معنای این مطلب آن است که تاریخ به راحتی بی‌کم و کاست و عملاً در کتابخانه‌ها و سایر قفسه‌هاست. مثلاً اگر کلاس درسی را درباره اسپانیای قرن هفدهم شروع کنید، عملاً به قرن هفدهم یا به اسپانیا نمی‌روید؛ بلکه به مدد فهرست منابع و مآخذ مطالعاتی خود به کتابخانه می‌روید. این همان جایی است که اسپانیای قرن هفدهم در آن واقع شده است - بین اعداد و ارقام دیونی* - زیرا استادان شما را چه جای دیگری می‌توانست بفرستد تا «درباره آن مطالعه کنید، چیز بخوانید و مطلب کسب کنید؟» البته می‌توانید به جاهای دیگری نیز بروید که بتوانید در آنجا نشانه‌های دیگری از گذشته پیدا کنید - برای مثال به بایگانیهای اسپانیا - ولی هر جا که بروید به محض اینکه به آنجا رسیدید مجبور به «خواندن و مطالعه کردن» خواهید بود. این خواندن و مطالعه امری خودانگیخته، فی‌البداهه و بدون مقدمه یا امری طبیعی و فطری نیست، بلکه جزیانی است عالمانه و پخته (برای مثال طی درسها و کلاسهای مختلف) و آگاهانه و متأثر و ملهم از متون دیگر (و معنادار شده توسط آنها).

۲. بیابید فرض کنیم که شما در سطح عالی یا پیشرفته^{۱۸} به تحصیل بخشی از گذشته انگلستان - مثلاً قرن شانزدهم - پرداخته‌اید. حال فرض کنیم در این دوره از یک کتاب

* منظور از ارقام و اعداد دیونی (De ey numbers) همان نظام دهدهی است که توسط ملویل دیونی (۱۸۵۱-۱۹۳۱) از بنیانگذاران نظام کتابداری مدرن در ایالات متحده ابداع گردید. وی نظامی برای رده‌بندی کتابها ابداع کرد که براساس آن کتابها به کمک اعداد و ارقام از ۰۰۰ تا ۹۹۹ شماره‌گذاری می‌شوند. به عبارت دیگر در نظام رده‌بندی دیونی با استفاده از ارقام مذکور کلیه کتابها را می‌توان رده‌بندی نمود به طوری که هم حوزه‌های عمومی دانش تحت پوشش قرار می‌گیرند و هم با استفاده از دهدهی یا اعشاریها موضوعات فرعی و تخصصی فراپوشانده می‌شوند.

درسی عمده یعنی انگلستان در دوران حاکمیت خاندان تودور اثر مشهور سر جفری رادلف التون استفاده کرده‌اید. به علاوه در کلاس نیز به بحث و بررسی درباره ابعاد یا جوهی از قرن شانزدهم پرداخته‌اید، سر کلاس یادداشت‌برداری کرده‌اید، ولی برای تنظیم و تدوین مطالب و رسائل تان و همچنین بخش اعظم بازنگری تان از کتاب التون استفاده کرده‌اید. سر جلسه امتحان نیز پاسخ سؤالات را با عنایت به نظرات التون نوشته‌اید. و زمانی که امتحان را با موفقیت پشت سر گذاشتید یک سطح پیشرفته در درس «تاریخ انگلستان» را در کارنامه خود ثبت کرده‌اید، یعنی پیش‌نیاز یا شرط لازم برای غور و بررسی درباره جوهی از «گذشته». لیکن در حقیقت دقیق‌تر آن است که بگوییم شما یک دوره [درس] سطح پیشرفته درباره جفری التون را از سر گذرانده‌اید: زیرا عملاً در این مرحله اگر «قرائت» شما از گذشته انگلستان اساساً همان قرائت وی از آن نیست، پس چیست؟

۳. این دو مثال مختصر درباره تمایز گذشته / تاریخ ممکن است ظاهراً بی‌بو و بی‌خاصیت به نظر آید، ولی عملاً می‌تواند نتایج و تأثیرات شگرفی در بر داشته باشد. برای مثال، گرچه میلیونها زن در گذشته زیسته‌اند (در یونان، روم، قرون وسطی، آفریقا، آمریکا...) ولی همواره تنها تعداد انگشت‌شماری از آنان در تاریخ، یعنی در متون تاریخ، ظاهر شده‌اند. زنان، به تعبیر صحیح، همواره «از دید تاریخ پنهان مانده‌اند»، یعنی به گونه‌ای حساب شده و از روی قاعده از قرائت‌ها و روایات اکثر مورخان بیرون رانده شده‌اند و در اکثر تاریخها درها به روی آنان بسته بوده است. از این رو، در حال حاضر فمینیست‌ها خود را به رسالت خطیر «بازگرداندن مکتوب زنان به تاریخ» [بازگرداندن زنان به تاریخ از طریق ضبط و ثبت نوشتاری حضور آنان، و وارد ساختن آنان در متون مکتوب تاریخ] ملزم و متعهد ساخته‌اند؛ در حالی که هم مردان و هم زنان سرگرم بررسی دقیق سازه‌های به هم پیوسته نرینگگی (ذکوریت) هستند.^{۱۹} و در این نقطه شما می‌توانید تأمل کرده و ببینید چه تعدادی از دیگر گروهها، مردمان، طبقات و... از تاریخها حذف شده‌اند و همچنان می‌شوند و چرا؛ و اگر این قبیل گروههای «حذف شده» برای قرائت‌ها و روایت‌های (یا برآوردهای) تاریخی حائز اهمیت محوری و مرکزی بوده باشند و گروههای

۱۹. برای مثال رک: نشریه *History and Gender* که از سال ۱۹۸۹ شروع به فعالیت نمود؛ و نیز به دو اثر مهم زیر:

— V. Seidler, *Rediscovering Masculinity* (London: Routledge, 1989) E. Sho alter, *Speaking of Gender* (London: Routledge, 1989).

فعلاً محوری نیز جریان‌هایی حاشیه‌ای و پیرامونی باشند پیامدهای این حذف چه خواهد بود. بعداً راجع به اهمیت و امکانات کار کردن درباره‌ی تمایز گذشته / تاریخ بیشتر صحبت خواهیم کرد، ولی فعلاً مایلیم به بحث و استدلال دیگری از پاراگراف پیشین (صفحه ۱۶۵ ذیل عنوان تاریخ چیست: در نظریه) بپردازیم؛ در آنجا گفتیم که ما باید این واقعیت را درک کنیم که گذشته و تاریخ به همدیگر دوخته و بافته نشده‌اند به طوری که گویی تنها و تنها یک قرائت از هر پدیده در پی خواهد بود؛ باید بدانیم که هر موضوع تحقیقی واحد ظرفیت آن را دارد که توسط گفتمان‌های متفاوت مورد قرائت‌های متفاوت قرار بگیرد (به عبارت دیگر از یک موضوع واحد می‌توان قرائت‌های مختلف و متفاوت به عمل آورد)؛ ضمن آنکه با توجه به بسترهای مختلف زمانی و مکانی نیز قرائت‌های متفاوتی وجود دارند که با هریک از گفتمان‌ها رابطه و نسبتی درونی دارند.

برای ترسیم و تجسم عملی این مطلب و نشان دادن آن، بیاید فرض را بر این بگذاریم که از پشت پنجره‌ای می‌توانیم منظره‌ای را ببینیم (گرچه نه همه‌ی آن را زیرا قاب پنجره به معنای دقیق کلمه منظره را «قاب می‌گیرد»). روبه‌روی خود می‌توانیم چندین جاده را ببینیم؛ فراسوی آن می‌توانیم جاده‌های دیگری را ببینیم با یک ردیف منازل در امتداد دو طرف جاده؛ می‌توانیم اراضی و دشتهای صاف و هموار با خانه‌های روستایی در آنها را ببینیم؛ چند مایل آن طرف‌تر در امتداد خط افق می‌توانیم رشته خط‌الرأس تپه‌ها را ببینیم. در فاصله‌ی میان زمینه و پیش‌زمینه یک «شهرک چند شنبه بازار» دیده می‌شود. آسمان نیز آبی کم‌رنگ است.

خب! با این تفصیل، دیگر چیزی در این منظره باقی نمانده که «جغرافیا» آن را بگوید. با این حال مسلماً یک جغرافیدان می‌تواند به لحاظ جغرافیایی توضیحاتی درباره‌ی آن ارائه کند. مثلاً قرائت وی از زمین یا دشت موجود در منظره مذکور می‌تواند مبین آن باشد که دشت مذکور نشان‌دهنده‌ی طرح‌های زراعتی و فعالیت‌های زراعی خاصی است؛ جاده‌ها را می‌تواند به صورت بخشی از یک رشته شبکه‌های ارتباطات محلی - منطقه‌ای نشان دهد؛ از مزارع و شهرک می‌تواند قرائتی بر حسب نوع خاص توزیع جمعیت ارائه کند؛ نقشه‌های ترازنما (برجسته‌نما) می‌توانند زمین منطقه را نشان دهند و جغرافیدانان هواشناسی می‌توانند به تشریح شرایط اقلیمی، آب و هوایی و اوضاع جوی و مثلاً انواع نظام‌های آبیاری حاصل از آن بپردازند. با این توصیف، این منظره می‌تواند چیز دیگری از کار در آید یعنی جغرافیا. به همین قیاس، یک جامعه‌شناس نیز می‌تواند منظره مذکور

را از زاویه‌ای دیگر مورد بررسی قرار داده و ساختاری جامعه‌شناسانه از آن ارائه نماید: اهالی و آدمهای توی شهرک می‌توانند به داده‌ها و اطلاعاتی تبدیل شوند برای تعیین نوع ساختارهای مشاغل، اندازه واحدهای خانوادگی، و غیره؛ توزیع جمعیت را می‌توان بر حسب طبقه، درآمد، سن، جنس و... بررسی نمود؛ شرائط آب و هوایی و اوضاع جوی را می‌توان به منزله عواملی تأثیرگذار بر امکانات معیشتی و رفاهی و نظایر آن دانست. مورخان نیز می‌توانند منظره مذکور را وارد گفتمان خود سازند. الگوها و طرحهای مزارع امروز را می‌توان با الگوهای آن در دوران پیش از [نهضت] دیوارکشی یا محصورسازی* مقایسه کرد؛ جمعیت امروز [ساکن در منطقه محصور شده یا ترسیم شده در منظره مذکور] را با جمعیت سالهای ۱۸۳۱ و ۱۸۷۱ مقایسه نمود؛ نحوه و نوع مالکیت زمین و قدرت سیاسی را در طی زمان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؛ می‌توان به بررسی این مسئله پرداخت که چگونه تکه‌ای از این چشم‌انداز یا منظره جزو پارک ملی درآمد، چه زمانی و چرا فعالیت و کار راه‌آهن و آبراه (کانال) متوقف گردید، و مسائلی دیگر از این دست.

حال، با فرض اینکه چیز درونی و اصیلی در این نظر که با شدت و قوت وجود جغرافیا، جامعه‌شناسی، تاریخ و غیره را اعلان می‌کند به چشم نمی‌خورد، در آن صورت به روشنی می‌توانیم ببینیم که گرچه مورخان و بقیه آنان مُبدع و مخترع این نظریه نیستند (همه آنچه که در آنجا انباشته شده‌اند کاملاً صحیح و درست به نظر می‌رسند)، ولی تمام مقولات تشریحی و رده‌های توصیفی و هرگونه معنایی را که بتوان برای آن در نظر

* Enclosure - جریان حصارکشی دور زمینهای موات و مزروعی که در نظام مزارع باز (آزاد) در قرن شانزدهم میلادی در انگلستان رواج یافت؛ هدف آن نیز افزایش تولید مواد غذایی مورد نیاز برای تأمین معاش روزمره و تغذیه جمعیت در حال افزایش و نیز تأمین پشم مورد نیاز برای صنایع پارچه‌بافی در حال رونق و شکوفایی بود. بیشترین میزان حصارکشی در میدلندز صورت گرفت که حدود ۳۰ درصد اراضی مزروعی و قابل کشت آن و در کل حدود ۳ تا ۴ درصد اراضی سراسر انگلستان محصور شدند. انتقاداتی که بعدها به ویژه در مطالعات اخیر راجع به شدت ویرانی روستاها و کاهش جمعیت مناطق حومه و روستاها به عمل آمد، تا حدود زیادی مبالغه‌آمیزند. گرچه تردیدی نیست که جریان حصارکشی در میدلندز موجب بیکاری و ناآرامیهای اجتماعی شد. علی‌رغم اقدامات پارلمان برای کنترل و نظارت بر روند حصارکشی، این جریان همچنان در قرن هفدهم ادامه یافت و در قرن هجدهم نیز بر شدت و شمار آن به منزله بخشی از انقلاب کشاورزی افزوده شد. م.

L. W. Co ie, The Words orth Dictionary of British Social History (Hertfordshire: Words orth Reference, 1996), p. 105.

گرفت، آنان ابداع کرده‌اند. آنان به ساخت و پردازش ابزار تحلیلی و روش‌شناختی اقدام می‌کنند تا به کمک آنها از درون این مواد خام شیوه‌های قرائت و صحبت کردن خود راجع به این نظر را به وجود بیاورند: یعنی گفتمان‌پردازی. از آن منظر یا معنا ما جهان را به منزله نوعی متن قرائت می‌کنیم، و این قبیل قرائتها منطقاً نامحدودند. منظور من از این مطلب این نیست که صرفاً به تدوین و ساخت داستانهای راجع به جهان / گذشته بپردازیم (یعنی، اینکه جهان / گذشته را بشناسیم و سپس داستانهای راجع به آنها تدوین نماییم)، بلکه داعیه به مراتب بسیار نیرومندتری است و آن اینکه: جهان / گذشته همواره از پیش به منزله داستانهایی برای ما مطرح می‌شود و اینکه ما نمی‌توانیم از سیطره این داستانها (روایات) رهایی پیدا کنیم یا از چنگ آنها بگریزیم یا از محدوده آنها خارج شویم تا ببینیم آیا با جهان / گذشته واقعی تطابق و همخوانی دارند یا خیر؛ زیرا این روایات «همواره از پیش»، «واقعیت» را می‌سازند. که در مثال مورد بحث به معنای آن است که منظر (که تنها به عنوان نوعی قرائت، معنادار می‌گردد) نمی‌تواند این قبیل قرائتها را یک بار و برای همیشه تثبیت سازد؛ در نتیجه جغرافیدانان می‌توانند به گونه‌ای بی‌وقفه و بی‌پایان به تفسیر و باز تفسیر (قرائت و قرائت مجدد یا بازخوانی) منظر پردازند ضمن استدلال کردن در این خصوص که در اینجا دقیقاً چه چیزی از «منظر جغرافیایی» یا «به گونه‌ای جغرافیایی» گفته شده است. وانگهی، با توجه به اینکه جغرافیا به عنوان یک گفتمان همیشه وجود نداشته است، لذا نه تنها می‌بایست قرائت جغرافیدانان شروع می‌شد و نه تنها می‌بایست این قرائتها در طی زمان و مکان تفاوت می‌کرد، بلکه خود جغرافی دانان نیز دریافته‌اند / خوانده‌اند که گفتمانی که آنان به گونه‌ای متفاوت و از زوایای مختلف در حال کار کردن در درون آن هستند از چه چیزی تشکیل شده است؛ یعنی، جغرافیا به عنوان راه یا روشی برای قرائت جهان، خود مستلزم تفسیرپردازی / تاریخ‌پردازی است. و این نکته در مورد جامعه‌شناسی و تاریخ نیز مصداق دارد. جامعه‌شناسان و مورخان مختلف از پدیده واحد تفسیرهای متفاوتی به عمل می‌آورند، البته با گفتمانهایی که همواره فعال و در تحرک اند، همواره در حال تجزیه و بازتدوین‌اند، همواره مستقر یا در حال استقرارند و به همین خاطر همواره مستلزم بازنگری و خود ارزیابی دائمی از سوی کسانی هستند که آنها را به کار می‌برند. حال فرض کنیم این استدلال که تاریخ به منزله گفتمان مقوله‌ای کاملاً متفاوت با گذشته است، به اجمال بررسی شده است. ولی، در ابتدای بحث گفتیم که در سطح نظریه

در برابر تاریخ چیست، به دو نکته اساسی خواهیم پرداخت. این نکته دوم است. با توجه به تمایز گذشته / تاریخ، مسئله برای مورخانی که به نوعی می‌خواهند گذشته را در محدوده تاریخ خود مجسم سازند به این صورت درمی‌آید که: چگونه این دو چیز را با هم جور در می‌آورید؟ مسلماً این نکته که چگونه این پیوند صورت می‌گیرد، چگونه مورخ سعی می‌کند گذشته را بشناسد، در مشخص ساختن امکانات اینکه تاریخ چیست و چه می‌تواند باشد نقش قاطع و تعیین‌کننده‌ای دارد، حداقل نه به این خاطر که این داعیه تاریخ مبنی بر شناخت (نه عقیده، ایمان یا حکم و نظر) است که آن را به صورت گفتمانی که هست در می‌آورد (منظورم این است که مورخان معمولاً خود را به عنوان نویسندگان داستانهای تخیلی نمی‌بینند، گرچه ناخواسته ممکن است چنین باشند).^{۲۰} ولی به خاطر تفاوت گذشته / تاریخ، و به خاطر اینکه موضوع پژوهش که مورخان روی آن کار می‌کنند، در اکثر موارد آن، عملاً وجود ندارد زیرا تنها نشانه‌ها و آثار گذشته به جای می‌مانند، لذا با تمام انواع محدودیت‌هایی سروکار خواهیم داشت که داعیه‌های شناختی را کنترل می‌کنند که مورخان می‌توانند صورت دهند و به نظر من در این فرایند مرتبط یا متناسب (جور) ساختن تاریخ و گذشته با یکدیگر سه حوزه نظری معضلزای عمده وجود دارد: حوزه‌های معرفت‌شناسی [اپیستمولوژی]، روش‌شناسی [متدولوژی] و عقیده‌شناسی [ایدئولوژی]، که اگر بخواهیم بدانیم تاریخ چیست بایستی تک‌تک این سه حوزه را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. این سه حوزه را همچنین می‌توان اجزا و عناصر نظری تشکیل‌دهنده تاریخ نیز دانست.

□ اجزا و عناصر نظری تشکیل‌دهنده تاریخ: حوزه‌های سه‌گانه نظری

۱. اپیستمولوژی

معرفت‌شناسی یا اپیستمولوژی نخستین حوزه نظری پیچیده و معضلزای در فرایند

۲۰. در خصوص رابطه بین تاریخ و ادبیات داستانی (fiction) رک.:

H. White, *The Content of the Form* (London: Johns Hopkins P., 1987) L. Hutcheon, *A Poetics of Post-Modernism* (London: Routledge, 1988) T. Bennett, *Outside Literature* (London: Routledge 1990) V. Descombes, *Modern French Philosophy* (Cambridge: C. P., 1980), Esp. ch.4 H. White, *Tropics of Discourse* (London: Johns Hopkins P., 1978) esp. ch. 5, *The Fictions of Factual Representation*

همگون‌سازی یا جفت و جور کردن تاریخ و گذشته با یکدیگر و در عین حال یکی از مهم‌ترین عناصر و اجزاء نظری تشکیل‌دهنده تاریخ است. این اصطلاح یا تعبیر که اقتباس شده از واژه یونانی ایپستمه^{۲۱} به معنای دانش، شناخت یا معرفت^{۲۲} است، اشاره دارد به حوزه فلسفی نظریه‌های شناخت. این حوزه از فلسفه با نحوه یا چگونگی شناخت ما راجع به تمامی چیزها سروکار دارد. از این نظر تاریخ بخشی از گفتگمانی دیگر، یعنی فلسفه، است که در تکوین این پرسش‌عام شرکت دارد که امکان شناخت و دانستن چه چیزی با ارجاع به حوزه دانش [شناخت، معرفت] خاص آن - گذشته - وجود دارد. و در اینجا پیشاپیش می‌توانید متوجه مسئله یا معضل شوید، زیرا اگر دانستن (شناخت) درباره چیزی که وجود دارد سخت باشد، در آن صورت قطعاً گفتن چیزی درباره موضوعی واقعاً غایب نظیر «گذشته در تاریخ» کار به ویژه دشواری است. نکته مسلم و بدیهی این است که طبعاً احتمال دارد کل این قبیل شناختها موقتی و غیرقطعی باشند، و توسط مورخانی ایجاد شده باشند که تحت تمام انواع پیش‌فرضها و فشارهایی، که صدالبته بر مردمان در گذشته اعمال نمی‌شد، کار می‌کنند. با این حال، هنوز مورخانی را می‌بینیم که سعی دارند تا شیخ گذشته واقعی را در برابر ما بیدار کنند، گذشته‌ای عینی که برآوردهایشان راجع به آن دقیق و حتی حقیقی است. حال من فکر می‌کنم که امکان نیل و تحقق بخشیدن به این قبیل داعیه‌های قطعیت‌گرا وجود ندارد - و هرگز وجود نداشت - و بر این عقیده‌ام که در وضعیت یا موقعیت کنونی ما این نکته باید بدیهی باشد، همان‌گونه که در بخش سوم راجع به آن استدلال خواهم نمود. معذک پذیرش این امر، و در نظر گرفتن جایی برای شک و تردید، به روشنی بر نحوه و نوع تفکر شما در این خصوص که «تاریخ چیست» تأثیر می‌گذارد، به عبارت دیگر بخشی از پاسخ به پرسش «تاریخ چیست و چه می‌تواند باشد» را در اختیارتان قرار می‌دهد. زیرا قبول این مسئله که واقعاً چیزی نمی‌دانیم، دیدن تاریخ به عنوان چیزی که (منطقاً) همانی است که شما می‌خواهید باشد (تمایز واقعیت / ارزش این اجازه را می‌دهد؛ علاوه بر این بی‌شمار تاریخها وجود دارد) طرح این مسئله را در پی دارد که چگونه تاریخهای خاص، نه تنها از نظر معرفت‌شناختی بلکه به لحاظ روش‌شناختی و همین‌طور ایدئولوژیک، در قالب و شکلی خاص سر برآوردند و نه در قالب یا شکلی دیگر. در اینجا، پدیده قابل شناخت (آنچه که می‌توان آن را شناخت) و نحوه شناختن ما در پیوندی تعاملی با قدرت

قرار می‌گیرند. لیکن به یک معنا این قضیه تنها به دلیل شکنندگی و آسیب‌پذیری معرفت‌شناختی تاریخ است که چنین است و باید بر این نکته تأکید ورزید. زیرا اگر امکان شناخت قطعی و یکبار برای همیشه وجود می‌داشت، در آن صورت نیازی به نوشتن هیچ نوعی تاریخ دیگری نمی‌بود؛ با این حساب بی‌شمار مورخ ریز و درشت نیز چه چیزی برای گفتن دارند جز مشتی تکرار مکررات و گفتن آنچه که دیگران گفته‌اند، آن هم دقیقاً به یک سبک و سیاق و به شیوه‌ای واحد و مشابه یکدیگر؟ با این توصیف تاریخ (سازدهای تاریخی نه «گذشته / آینده») متوقف خواهد شد، و اگر فکر می‌کنید که ایده متوقف شدن ایا متوقف ساختن تاریخ (مورخان) عبث است، سخت در اشتباهید: متوقف شدن تاریخ نه تنها برای مثال بخشی از ۱۹۸۴ جورج اُرول است، بلکه بخشی از تجربه اروپا در سالهای دهه ۱۹۳۰ است - زمان و مکان فوری‌تر و فوتی‌تری که اُرول را واداشت تا آن را مورد لحاظ قرار دهد.

۱-۱. محدودیتهای معرفت‌شناختی: بدین ترتیب آسیب‌پذیری و شکنندگی معرفت‌شناختی قرائتهای مورخان سبب می‌شود تا این قبیل قرائتها، قرائتهایی متنوع و چندگونه (یک گذشته - چندین تاریخ) به حساب آیند؛ ولی این چیست که تاریخ را از نظر معرفت‌شناختی تا این اندازه شکننده و آسیب‌پذیر می‌سازد؟ چهار دلیل عمده برای این نکته می‌توان در نظر گرفت. یا به عبارت بهتر چهار محدودیت معرفت‌شناختی عمده وجود دارد:

الف) نخست (و پیش از شروع باید یادآوری کنم که در تدوین و ارائه مباحث زیر من از براهین و استدلالهای دیوید لوونتال در کتاب وی یعنی گذشته سرزمین بیگانه‌ای است^{۱۳} استفاده کردم) اینکه هیچ مورخی قادر به پوشش دادن و به تبع آن قادر به پوشش‌دهی مجدد کلیت وقایع گذشته نیست، زیرا «مضمون و محتوای» آنها عملاً نامحدود است. هیچ‌کس قادر نیست بیش از بخش کوچکی از آنچه را که رخ داده است به طور مشروح و دقیق با ذکر جزئیات شرح دهد یا آن را بازگو کند، همین‌طور ارزیابی و برآورد هیچ مورخی هرگز به‌طور دقیق منطبق و مطابق با گذشته نیست: صرفاً حجم عظیم (وقایع و رخدادها) گذشته مانع عرض اندام «تاریخ کلی» گشته و آن را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. بخش اعظم اطلاعات راجع به گذشته هرگز ثبت و ضبط نشده‌اند و بخش اعظم مابقی آن نیز ناپایدار و زودگذر بودند.

23. D. Loenthal, *The Past is a Foreign Country* (Cambridge: C. P., 1985), esp. ch.5.

ب) دوم اینکه هیچ ارزیابی قادر به پوشش مجدد یا بازپوشانی گذشته به همان شکلی که بود، نیست زیرا گذشته نه یک ارزیابی بلکه وقایع، اوضاع و احوال و غیره بود. از آنجا که گذشته سپری شده است، لذا هیچ ارزیابی یا برآوردی را نمی‌توان نسبت به آن یا در مقایسه با آن سنجید بلکه باید در مقایسه با یا نسبت به سایر ارزیابیها و برآوردها آن را سنجید. ما «دقت» و «صحت» ارزیابیهای مورخان را در مقابل تفسیرهای دیگر مورخان مورد قضاوت و داوری قرار می‌دهیم؛ و هیچ ارزیابی واقعی، و هیچ تاریخ خاص وجود ندارد که به طور جدی و عمیق به ما اجازه دهد تا تمام دیگر ارزیابیها را در مقایسه با آن مورد بررسی و سنجش قرار دهیم: هیچ «متن» اساساً صحیحی وجود ندارد که سایر تفسیرها صرفاً گونه‌های متنوعی از آن باشند؛ هر آنچه که هست چیزی نیست جز همین گونه‌های متنوع. در این خصوص استیون جیلز، منتقد فرهنگی، لب کلام را روشن و موجز به این شرح بیان می‌کند که آنچه قبلاً رخ داده است همواره از طریق لایه‌های نه‌نشست تفسیر پیشین و از طریق عادات قرائت (خواندن) و مقولات مطرح شده توسط گفت‌وگوهای تفسیری پیشین / فعلی قابل درک و دریافت است.^{۲۴} و این بینش به ما اجازه می‌دهد تا این تذکر و استدلال منطقی را مطرح سازیم که این نحوه نگرش و دیدن چیزها مطالعه تاریخ (گذشته) را ضرورتاً به صورت مطالعه تاریخنگاری (مورخان) در می‌آورد؛ بنابراین تاریخنگاری نیز نه به عنوان جریانی مازاد بر مطالعه تاریخ بلکه به عنوان جریانی عملاً سازنده و تشکیل‌دهنده آن مورد لحاظ قرار گرفته است. این حوزه‌ای است که در بخش دوم به آن باز خواهیم گشت؛ ولی حالا باید به نکته سوم بپردازم.

ج) سوم اینکه مهم نیست تاریخ تا چه اندازه اثبات‌پذیر، تا چه حدی قابل قبول یا قابل واریسی است، در هر حال تاریخ به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر «شالوده» یا «سازه»‌ای شخصی

24. S. Giles. Against interpretation. *The British journal of Aesthetics* 28,1,1988.

نکته‌ای مشابه، که البته با دلایلی بسیار متفاوت اقامه شده است، توسط مایکل اُکشات در کتاب: Michael Akechott. *n History* (xford: Black ell, 1983) مطرح شده است. از نظر اُکشات گذشته‌ای که به‌گونه‌ای تاریخی فهم شده است ماحصل کنکاشی است انتقادی از نوعی معین «که هیچ‌جا جز در کتاب تاریخ نمی‌توان به آن برخورد... تاریخ... پژوهش و کنکاشی است که در آن برجای مانده‌ها یا آثار باقیه از گذشته [آثار الباقیه عن القرون الخالیه] به اجزا و عناصر متشکله و سازنده‌شان تجزیه می‌شوند تا به عنوان شواهد فرعی و قرائن و امارات ارزشمندی به کار گرفته شوند که بتوان از روی آنها پی به وجود گذشته‌ای برد که چندان دوام نیاورد و برجای نمانده است؛ گذشته‌ای مرکب (متشکل) از گذر یا گذشت حوادث و وقایع تاریخی مرتبط به هم... که خود در مجموع به منزله پاسخی‌سر برمی‌آورند برای پرسش‌هایی که یک مورخ راجع به گذشته طرح می‌کند» (ص ۳۳).

باقی می ماند، جلوه یا تظاهری از چشم انداز [منظر و دیدگاه] مورخ در مقام یک «راوی». تاریخ برخلاف حافظه مستقیم (که خود مورد تردید قرار دارد) متکی به دیده ها و شنیده ها و گفته های کس دیگری است. ما از طریق مفسری می بینیم که بین وقایع گذشته و قرائت هایمان از آنها ایستاده است. البته، همان گونه که لوونثال می گوید، تاریخ مکتوب «در عمل» با فراهم ساختن امکان دسترسی خواننده به منابع مورخ، آزادی منطقی مورخ در نوشتن هر چیزی را محدود می سازد؛ لیکن دیدگاهها، نقطه نظرات و تمایلات ذاتی و درونی مورخ همچنان در انتخاب مواد و مطالب تاریخی نقش دارند، و سازه ها و شالوده های شخصی ما تعیین می کنند که چه استفاده ای از آنها به عمل آوریم. گذشته ای که ما «می شناسیم» همواره مشروط و منوط به دیدگاهها و نقطه نظرات خاص ما و «حال» خاص ماست. درست همان گونه که خود ما محصول گذشته هستیم، به همین نحو گذشته شناخته شده (تاریخ) نیز محصول و فرآورده دست ماست. لیکن هیچ کس، هر چقدر هم که غرق در گذشته باشد، نمی تواند خود را از شناخت [دانش] و مفروضات خاص خود رها سازد یا خود را از آنها محروم و بی بهره سازد. لوونثال خاطرنشان می سازد که به منظور شرح و تبیین گذشته «مورخان از سطح ثبت و ضبط عملی فراتر رفته و فرضیه هایی را در قالب شیوه های تفکر امروزی شکل می دهند... ما انسانهای مدرن هستیم و کلمات و اندیشه ما نیز جز مدرن نمی تواند چیز دیگری باشد، به تعبیر میتلند^{۲۵} برای ما خیلی دیر شده که بخواهیم انگلیسهای قدیم باشیم.»^{۲۶} از این رو، محدودیتهای اندکی در برابر قدرت تکوینی کلمات و واژه های تفسیری و تخیلی (تصویری) وجود دارد. جلیبنیکف^{۲۷} شاعر در کتاب خود فرامینی به سیارات می گوید: «هان بنگرید، خورشید رام نحو من است!»^{۲۸} و مورخ نیز می گوید: «هان بنگرید، گذشته رام تفسیر من است.» از تفسیر من تبعیت می کند.

البته این مطلب ممکن است قدری شاعرانه به نظر آید، لذا نکته مطرح شده در خصوص منابع را که به هر حال زمانی مانع آزادی کلی مورخ می گردد و در عین حال موجب تثبیت چیزها نمی شود به طوری که آن چیزها واقعاً بتوانند تفاسیر بی حد و حصر را متوقف سازند، می توان با یک مثال پیش پا افتاده نشان داد. فی المثل اختلاف نظر بسیار زیادی در خصوص نیات هیتلر پس از به قدرت رسیدن و همین طور درباره علل جنگ

25. Maitland

26. Lo enthal, op. cit., p. 216.

27. hlebnikov

28. G. Steiner, *After Babel* (xford: P, 1975), p.234.

جهانی دوم وجود دارد. یکی از بارزترین و دیرپای‌ترین این قبیل اختلاف‌نظرها، اختلاف بین ای. جی. پی. تیلور* و اچ. آر. ترور-روپر** بوده است. این عدم توافق یا اختلاف نظر به خاطر شایستگی‌هایشان در مقام مورخ نبود؛ هر دو بسیار مجرب و کار آزموده‌اند، هر دو واجد «مهارت‌های زیادی هستند، هر دو می‌توانند اسناد را بخوانند و در این مورد غالباً اسناد واحدی را می‌خوانند، با تمام این تفصیل نظرات متفاوتی دارند و با هم اختلاف دارند. از این رو در حالی که منابع می‌توانند دقیقاً مانع بیان هر چیزی شوند، مع‌ذکب وقایع / منابع واحد به هیچ‌وجه مستلزم آن نیست که تنها و تنها بایستی از یک قرائت پیروی کرد.

(د) سه دلیل یا علت عمده فوق‌الذکر در خصوص شکستگی و آسیب‌پذیری معرفت‌شناختی تاریخ [قرائتهای مورخان] اساساً مبتنی بر این ایده‌اند که تاریخ اقل از گذشته و کمتر از آن است؛ و اینکه مورخان تنها قادر به بازیابی اجزا و قطعات پراکنده‌اند. لیکن مورد چهارم بر این نکته تأکید می‌ورزد که ما، از طریق واپس‌نگری، درباره گذشته نوعاً بیش از مردمانی که در آن می‌زیستند اطلاعات داریم و بیش از آنان می‌دانیم. مورخ با ترجمه کردن و برگرداندن گذشته به قالب تعابیر و اصطلاحات مدرن و استفاده از دانش یا شناختی که شاید سابق بر این موجود و در دسترس نبود، هم چیزهای فراموش شده راجع به گذشته را کشف و بازیابی می‌کند و هم چیزهایی را که قبلاً هیچ‌گاه در کنار هم نبودند با یکدیگر آشتی داده و در کنار هم می‌چیند. مثلاً افراد (اقوام، ملل) و صورتبندیهای اجتماعی در فرایندهایی قرار می‌گیرند که تنها می‌شد آنها را در نگاه به گذشته دید، و اسناد و دیگر شواهد و بقایای از بسترهای اصلی هدف و کارکردشان خارج (دور) می‌شوند تا فرضاً الگویی ترسیم شود که برای هیچ یک از مؤلفان اسناد و شواهد مذکور چندان بی ربط و بی معنا نباشد. و، همان‌طور که لوونستال می‌گوید، تمام اینها اجتناب‌ناپذیر است. تاریخ همواره با جنبه‌ها یا با وجوهی از گذشته در هم آمیخته و با آنها ترکیب و تلفیق می‌گردد، آنها را تغییر می‌دهد، و درباره آنها اغراق می‌کند: «زمان به منظور ژرف‌نمایی کوتاه و فشرده یا کوچک‌نما گشته و جزئیات امور نیز به دقت دستچین گشته، مورد تأکید قرار گرفته و برجسته و بزرگ‌نما می‌گردند، اعمال و کنشها متمرکز

* آلن جان پرسوال تیلور، مورخ برجسته انگلیسی متولد ۱۹۰۶ که آثار وی هم مورد اقبال و عنایت محافل علمی - دانشگاهی قرار گرفته و هم توجه و علاقه مخاطبان عمومی را به خود جلب کرده است.

** هیو ردوالد ترور-روپر، مورخ انگلیسی متولد ۱۹۱۲.

می‌گردند، مناسبات ساده می‌گردند، نه به منظور آنکه | عامدانه | وقایع... تغییر پیدا کنند بل برای آنکه... معنا پیدا کنند».^{۲۹} حتی تجربی‌ترین وقایع‌نگار نیز مجبور به ابداع و تمهید ساختارهای روایی برای شکل دادن به زمان و مکان است: «حقایق عینی^{۳۰} یا امور انجام شده ممکن است پشت سر هم و یکی پس از دیگری اموری بی‌ارزش و کذایی به حساب آیند... ولی احتمالاً به تنهایی چنین به نظر نمی‌آیند، زیرا در آن صورت هرگونه معنا را بایستی از آن بیرون ریخت».^{۳۱} لوونتال در ادامه بحث خود چنین استنباط می‌کند که چون داستانها بر نقاط پیوند و اتصال تأکید بیشتری دارند و نقش نقاط گسست و انفصال را دست کم می‌گیرند، در نتیجه تاریخها آنچنان که ما آنها را می‌شناسیم قابل فهم‌تر از گذشته ظاهر خواهند شد ولو هرگونه دلیل دیگری دال بر قابل فهم‌تر بودن گذشته وجود داشته باشد.

۲. متدولوژی

متدولوژی یا روش‌شناسی دومین حوزه پیچیده و معضلزای نظری در جریان همسان‌نگاری تاریخ و گذشته و دومین جزء یا عنصر نظری تشکیل‌دهنده تاریخ است. آنچه که در صفحات فوق به اجمال برشمردیم، محدودیتها و نقاط آسیب‌پذیر یا کاستیها و موانع عمده (و شناخته شده)ی معرفت‌شناختی هستند. من آنها را خیلی سریع و امپرسیونیستی وار (تأثیرگذارانه) ترسیم کردم، و شما می‌توانید در صورت تمایل رأساً این جریان را دنبال کرده و خودتان آثار لوونتال و دیگران را بخوانید. ولی من قصد دارم فعلاً آن را کنار بگذارم. زیرا اگر موارد برشمرده شده در فوق محدودیتها و موانع معرفت‌شناختی در برابر چیزی که قابل شناخت است باشند، در آن صورت مسلماً و صراحتاً در پیوند و ارتباط درونی با راههایی قرار دارند که مورخان طی آن حداکثر تلاش خود را به خرج می‌دهند و تا آنجایی که در توان دارند به نکات تازه‌ای پی می‌برند. و در ارتباط با روشها (متدها)ی مورخان همچون معرفت‌شناسی آنان، نیز هیچ‌گونه راههای (شیوه یا روش) قطعی وجود ندارد که بایستی به خاطر صحیح بودن شان مورد استفاده قرار بگیرند؛ روشهای مورخان درست مثل معرفت‌شناسیهای آنان شکننده و آسیب‌پذیرند.

تا اینجا استدلال کرده‌ام که تاریخ‌گفتمان متغیر یا جابه‌جا شونده‌ای است که توسط

29. Lo enthal. op.cit. p.218.

30. Res gestae

31. bid. , p.218.

مورخان ساخته و بنا شده‌است و اینکه از قبیل وجود گذشته هیچ قرائت واحدی بر نمی‌خیزد: نگاهتان را تغییر دهد، منظر یا چشم‌اندازتان را عوض کنید، خواهید دید که قرائت‌های تازه‌ای سر بر می‌آورند. لیکن گرچه مورخان همه این را می‌دانند، ولی به نظر می‌رسد اکثراً عامدانه آن را نادیده می‌گیرند و با این وجود برای عینیت و حقیقت (صدق) مبارزه و تلاش می‌کنند. و این پیکار برای حقیقت (صدق) راه خود را از درون مواضع ایدئولوژیک / متدولوژیک می‌گشاید، به این قرار که:

الف) فی‌المثل در جناح (نسبتاً) راست تجربی، شخصیتی چون جفری رادلف‌التون در کتاب کاربست تاریخ³² در شروع فصل دوم، که چنان که از عنوانش پیداست درباره «تحقیق» (یا پژوهش) است، اظهار می‌دارد: «بدین ترتیب مطالعه تاریخ به جست‌وجویی برای نیل به حقیقت می‌انجامد». و گرچه فصل مذکور با برشمردن یک رشته ویژگیها پایان می‌گیرد- «وی [مورخ] می‌داند که آنچه در حال مطالعه آن است واقعی است [ولی] می‌داند که هرگز قادر به بازیابی تمام و کمال آن نیست... وی می‌داند که فرایند تحقیق (پژوهش) و بازسازی تاریخی هیچ‌گاه پایان نمی‌گیرد، لیکن در عین حال به این نکته نیز واقف است که این مسئله هیچ‌گاه از ارزش و اعتبار کار وی نمی‌کاهد یا کار وی را غیرواقعی و عبث نمی‌سازد»- ولی کاملاً پیداست که این قبیل موارد تأثیر چندانی بر موضوعی که در اصل توسط التون بیان شده است، یعنی بر «حقیقت‌پژوهی»³³ ندارد.

ب) در جناح (نسبتاً) چپ مارکسیستی نیز ادوارد پالمرتامپسون در کتاب فقر نظریه³⁴ می‌نویسد که «تا مدتی... برداشت ماتریالیستی از تاریخ... با اعتماد به نفس در حال رشد و گسترش بوده است. برداشت مذکور به عنوان کاربستی به حد کمال رسیده... احتمالاً نیرومندترین جریانی است که از دل سنت مارکسیستی بیرون آمده است. حتی در طول حیات خود من... نیز پیشرفته‌ها بسیار چشمگیر بودند و همه آنها را پیشرفت در عرصه شناخت [دانش] قلمداد می‌کردند». البته تامپسون اذعان دارد که این به معنای آن نیست که بگوییم چنین شناختی تابع «استدلال علمی» است، ولی عقیده دارد که به هر حال شناختی واقعی است.

32. G.Elton, *The Practice of History* (London: Fontana, 1969), pp. 70, 112-13.

33. truth search

34. E.P.Thompson, *The Poverty of Theory* (London: Merlin, 1979), p.193.

ج) در سمت (نسبتاً) مرکز تجربی، آرتور مارویک در کتاب سرشت تاریخ^{۳۵} به ارزیابی چیزی می‌پردازد که آن را «بُعد ذهنی» محاسبات و برآوردهای مورخان می‌نامد؛ لیکن از نظر وی این وجه یا بعد نه در، مثلاً، موضع عقیدتی مورخ، بلکه در سرشت و ماهیت شواهد وجود دارد، و سبب می‌شود تا مورخان «به دلیل ضعف یا قلت منابع یا به دلیل وجود کاستیها و نقائص در مطالب منابعی خود ناچار از ارائه تفاسیر شخصی بیشتری گردند». مارویک عقیده دارد که در صورت مواجهه با چنین مواردی، یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین وظیفه مورخان تدوین و ارائه «قواعد روش‌شناختی دقیق و سفت و سخت»ی است که به کمک آن بتوانند «مداخله‌های اخلاقی» خود را تا حد ممکن کاهش دهند. بدین ترتیب مارویک با التون مرتبط گشته و به وی پیوند می‌خورد: «التون بسیار شایق به اثبات این نکته است که صرف این‌که تبیین تاریخی وابسته به قوانین عام و همگانی نمی‌باشد مؤید آن نیست که مشمول قواعدی بسیار سفت و سخت (اکید) نبوده و توسط آنها هدایت نمی‌شود». بنابراین، از نظر همه این مورخان، مقولاتی چون حقیقت (صدق)، معرفت (شناخت) و مشروعیت (حقانیت) جملگی از دل قواعد رویه‌های سفت و سخت و دقیق روش‌شناسانه بیرون می‌آیند. و همین امر است که موجب کاهش بی‌ثباتی و تزلزل تفسیری می‌گردد.

البته استدلال من با اینها فرق دارد. از نظر من چیزی که تعیین‌کننده امر تفسیر به‌شمار می‌رود در نهایت فراتر از روش و شاهد (مدرک) در ایدئولوژی بوده و ورای آنها قرار می‌گیرد. زیرا در حالی که اکثر مورخان قبول دارند که وجود روشی جدی و دقیق امری ضروری و مهم است، مشکل اینجاست که آنان درباره کدام روش جدی و دقیق صحبت می‌کنند. مارویک در کتاب سرشت تاریخ خود در بخش مربوط به روش به بررسی و ارزیابی گزیده‌ای می‌پردازد که شخص می‌تواند (احتمالاً) از میان آنها دست به انتخاب بزند. مثلاً، آیا مایلید از هگل یا مارکس یا ديلتای یا وبر یا پوپر یا همپل یا آرون یا کالینگوود یا دری یا اُکشات یا دانتو یا گالی یا والش یا اتکینسون یا لِف یا هِکسیر بیروی کنید؟ آیا مایلید با تجربه‌گرایان (امپریسیست‌های) مدرن، فمینیستها، مکتب آنال، نئومارکسیستها، سبک‌گرایان جدید، پیروان مکتب اقتصاد سنجی، ساختارگرایان یا پساساختارگرایان، و حتی با خود مارویک همگام و همصدا شوید، در این میان تنها به بیست و پنج مورد اشاره نمود؟ و این البته فهرست کوتاهی است! نکته اینجاست که حتی

35. A. Mar ick , *The Nature of History* (London: Macmillan, 1970), pp. 187, 195.

اگر می‌توانستید انتخابی صورت دهید، معیارتان چه می‌بود؟ چگونه می‌توانستیم بفهمیم که کدام روش به گذشته‌ای «حقیقی‌تر» رهنمون خواهد شد؟ البته هر روش در جای خود می‌تواند روشی دقیق، جدی و موشکافانه باشد، یعنی از انسجام، هماهنگی، ثبات و سازگاری درونی برخوردار باشد، ولی در عین حال می‌تواند خود ارجاع نیز باشد. به عبارت دیگر، می‌تواند به شما بگوید که چگونه در چارچوب آن به اقامه استدلالهای معتبر و هدایت منطقی بحثها بپردازید؛ اما گیریم تمام گزینه‌ها یا انتخابها چنین روالی را در پیش بگیرند، با وجود این مسئله تمییز و تشخیص بین بیست و پنج مورد بدیل منطقی نخواهد شد. تامپسون دقیق و موشکاف است و لئون نیز چنین است؛ براساس کدام معیار شخص دست به گزینش و انتخاب می‌زند؟ براساس معیار مارویک؟ ولی چرا معیار وی؟ خوب، آیا این احتمال نمی‌رود که دست آخر طرف، تامپسون را برگزیند، صرفاً به این دلیل که نحوه کار تامپسون را می‌پسندد و آنچه را که تامپسون با روش خود انجام می‌دهد دوست دارد؛ طرف، دلایل وی [تامپسون] برای روی آوردن به تاریخ و پرداختن به کار تاریخی را دوست دارد؛ در صورت یکسان بودن سایر چیزها، چرا شخص ممکن است موضع دیگر یا موضع متفاوتی اتخاذ نماید؟

خلاصه کلام: صحبت از روش به منزله راهی به سوی حقیقت اشتباه است. با طیف وسیعی از روشهایی سروکار داریم که هیچ‌گونه معیار قابل قبول و مورد توافقی درخصوص گزینش آنها در اختیار نداریم. غالباً افرادی چون مارویک عقیده دارند که علی‌رغم تمام اختلافات روش‌شناختی بین مثلاً تجربه‌گرایان و ساختارگرایان، مع‌ذکب بر سر یک سری اصول بنیادین با هم اشتراک عقیده و اتفاق نظر دارند. اما این مورد نیز درست نیست. این واقعیت که ساختارگرایان به منظور تبیین دقیق و تصریح جدی این نکته که تجربه‌گرا نیستند از هیچ کوشش و اقدامی فروگذار نمی‌کنند؛ این واقعیت که آنان رویکردهایی خاص خود ابداع کردند دقیقاً به منظور متمایز ساختن خود از هر کس دیگر، مواردی است که مارویک و دیگران به نوعی آنرا نادیده گرفته و از آن غفلت ورزیده‌اند.

در اینجا مایلیم به‌طور اجمال و خلاصه تنها به یک بحث یا استدلال دیگر درخصوص روش بپردازیم که علی‌القاعده بطور منظم در مباحث و مناقشه‌های مقدماتی راجع به «سرشت تاریخ» رخ می‌نماید. استدلال یا بحث مذکور راجع به مفاهیم بوده و به شرح زیر است: این احتمال وجود دارد که تفاوتها و اختلافهای میان روشها را نتوان مرتفع

ساخت، ولی آیا هیچ‌گونه مفاهیم کلیدی و محوری وجود ندارد که تمام مورخان آن را بکار ببندند و از آنها در تحلیلهای خود استفاده نمایند؟ آیا این نکته تلویحاً به معنای وجود برخی زمینه‌های مشترک روش‌شناختی نیست؟

خوب با این توصیف مسئله قطعاً این است که، در تمام انواع تاریخ، با به اصطلاح «مفاهیم تاریخی» مواجه می‌شویم (این قبیل مفاهیم با عدم تلقی از آنها به عنوان «مفاهیم مورخان»، مفاهیمی غیرشخصی و عینی به نظر می‌رسند، گویی به تاریخی تعلق دارند که به نحوی خود-زایاست). نه تنها این، بلکه مفاهیم مذکور علی‌القاعده و به طور معمول «أم‌القرای»^{۳۶} محسوب می‌شوند. اینها مفاهیمی هستند چون زمان، شاهد (مدرک)، همدلی، علت و معلول (علیت)، استمرار (تداوم)، تغییر (تحول) و^{۳۷} نظایر آن. قصدم این نیست که بگویم نباید با مفاهیم «کار کنید»، بلکه نگران آن هستیم که هنگام ارائه و معرفی این مفاهیم خاص قویاً این تأثیر القاء می‌شود که مفاهیم مذکور در حقیقت

36. the heartlands of history.

۳۷. علاوه بر موارد فوق می‌توان به مفاهیم متعدد دیگری نیز در همین رابطه اشاره کرد که در بستر دیرپای مطالعات تاریخی بکرات، خودآگاه و ناخودآگاه از سوی مورخان، تاریخنگاران، فلاسفه تاریخ، روش‌شناسان تاریخی و دیگر علاقه‌مندان به حوزه مطالعات و پژوهشهای تاریخی مورد استفاده قرار گرفتند؛ از جمله مهم‌ترین این مفاهیم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: عینیت، تبیین، تحلیل، تفسیر، تأویل، تعبیر (بیان)، تمثیل، ذهنیت، زبان، شناخت، حقیقت، واقعیت، غایت، واقعه، قیاس، استعاره، الگو، مجاز، تصویر، ساختار، ساخت، ساختارگرایی، پساساختارگرایی، کارکرد، کارویژه، کارکردگرایی، کارکردگرایی ساختاری، افتراق، افتراق، همگرایی، به هم پیوستگی، و نیز مفاهیمی که از سایر رشته‌ها و حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی وارد حوزه تاریخ شده‌اند و طی چند دهه اخیر در تحلیلهای تاریخی و در تحقیقات و مطالعات مورخان در حوزه‌های تاریخنگاری، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و سایر شاخه‌های وابسته به تاریخ در طیفی وسیع و گسترده مورد استفاده قرار گرفته‌اند نظیر تکامل اجتماعی، مراحل تاریخی، صورت‌بندی (فورماسیون، رخصاره)، برده‌داری، فنودالیسم، سرمایه‌داری، استعمار، امپریالیسم، طبقه، تحرک اجتماعی، نژاد، جنس، جنسیت، رنگ، خانواده، حویشاوندی، سیادت، هژمونی، سلطه، سیطره، پذیرش، نقش اجتماعی، جماعت، هویت، شأن، مصرف بی‌رویه، سرمایه نمادین، مقابله به مثل، ولایت، فساد، قدرت، مرکز، پیرامون، مقاومت، جنبشهای اجتماعی، ایدئولوژی، جهان‌بینی، مفاهیم (ارتباطات)، شفاهی بودن، متنی بودن (متن‌مندی)، اسطوره، افسانه و بسیاری مفاهیم دیگر که در مجموع جزء «مفاهیم تاریخی» قرار گرفته و به یک معنا «أم‌القرای تاریخ» به حساب می‌آیند. برای آشنایی دقیق‌تر با این مفاهیم رک:

— مابکل استفورد، «مضامین عمده در فلسفه تاریخ»، ترجمه حسینعلی نودری، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۱-۲۲، بهار و تابستان ۱۳۸۱، صص ۲۷۱-۲۸۲.

— پیتربک، تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: انتشارات طرح نو (زیر چاپ)، فصلهای دوم و سوم.

مفاهیمی بدیهی و بی‌زمان هستند و مصالح و اجزاء ساختمان کلی و جهانشمول دانش و معرفت تاریخی را تشکیل می‌دهند. لیکن در اینجا طنزی نهفته است، زیرا یکی از چیزهایی که بسط و گسترش تاریخ بایستی به انجام آن همت گمارد عبارت است از تاریخ‌مند ساختن تاریخ یا تاریخ‌پردازی درباره خود تاریخ؛ تلقی از تمام ارزیابیها و برآوردها و شرح و تفسیرهای تاریخی به عنوان اموری محبوس و محصور در زمان و مکان و به تبع آن تلقی از مفاهیم آنها نه به منزله ام‌القراهای همگانی و جهانشمول بلکه به عنوان تعبیری خاص و محلی یا بومی و نُخرَد. اثبات و نشان دادن این روند تاریخ‌پردازی و تاریخ‌مندی^{۳۸} در مورد مفاهیم «عام» ساده است.

دونالد استیل کارشناس آموزش و پرورش در مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخ جدید» راجع به گرایشها و جریانهای جدید در تاریخ، به بررسی این نکته پرداخته است که چگونه مفاهیمی معین به صورت «مفاهیم ام‌القرائی» در می‌آیند و در این رابطه نشان می‌دهد که چگونه در خلال سالهای دهه ۱۹۶۰ پنج مفهوم عمده به منزله مفاهیم سازنده تاریخ شناخته شده بودند: زمان، مکان، توالی، قضاوت اخلاقی و واقع‌گرایی اجتماعی.^{۳۹}

۱۸۳

استیل خاطر نشان می‌سازد که مفاهیم مذکور در سال ۱۹۷۰ مورد تسویه و پالایش قرار گرفتند (البته نه توسط وی) تا از دل آنها «مفاهیم کلیدی» تاریخ فراهم و تدوین شوند: زمان، شاهد، مدرک، علت و معلول، تداوم و تحول، و شباهت و تفاوت. استیل شرح می‌دهد که همین مفاهیم بودند که مبنای تاریخ شورای مدرسه، گواهینامه عمومی آموزش متوسطه (GCSE) و جریان‌ها یا دوره‌های معین سطوح پیشرفته (A-level) قرار گرفتند و هم در دوره‌های لیسانس و هم در سطوح عام‌تر بسیار نافذ و تأثیرگذار واقع شدند. ولی از سوی دیگر ظاهراً این ام‌القراهای «قدیمی» که به مدت کمتر از بیست سال مورد بهره‌برداری قرار گرفتند، مفاهیمی جهانشمول یا همگانی نیستند، و از دل روشهای مورخان به تنهایی بیرون نمی‌آیند بلکه بیشتر از درون تفکر آموزشی عام بیرون می‌آیند. صدالبته این مفاهیم ایدئولوژیک نیز هستند، زیرا اگر مفاهیم دیگری برای سامان‌دهی حوزه مسلط و غالب مورد استفاده قرار می‌گرفتند چه چیزی اتفاق می‌افتاد، مثلاً مفاهیمی چون ساختار-کارگزاری (عاملیت)، فراتعین،^{۴۰} اقتران یا همانند، توسعه

38. historicisation

39. D. Steel, Ne History, *History Resource*, 2, 3, 1989.

40. overdetermination

نابرابر، مرکز- پیرامون، مسلط - حاشیه‌ای، زیرینا- روبنا، گسست، تبارشناسی، آرا و عقاید (افکار، ذهنیات)، هژمونی (سیطره، سیادت)، نخبه، پارادایم، و غیره؟ خوب حال وقتش رسیده است که مستقیم به سراغ ایدئولوژی برویم.

۳. ایدئولوژی

سومین حوزه نظری پیچیده و معضل‌زا یا سومین رکن نظری تشکیل‌دهنده تاریخ ایدئولوژی است. اجازه دهید بحث خود را با یک مثال شروع کنم. در این مقطع زمانی و مکانی این امکان وجود دارد که در هر یک از برنامه‌های تدریس تاریخ در مدارس یا در دوره‌های لیسانس در دانشگاهها درسی را گنجانند که به‌طور تمام و کمال تاریخی باشد (از این نظر که کاملاً شبیه سایر تاریخهاست) ولی در عین حال گزینش و انتخاب موضوع اصلی مطالعه در این درس و همین‌طور رویکرد روش شناسانه آن از منظر یا چشم‌انداز فمینیستی مارکسیست سیاه (پوست) صورت گرفته باشد. البته من تردید دارم که اساساً چنین درسی بتوان پیدا نمود. چرا نه؟ نه به این دلیل که تاریخ نخواهد بود، چون که تاریخ هست، بلکه به این دلیل که فمینیست‌های مارکسیست سیاه عملاً فاقد قدرت برای گنجاندن چنین درسی در این نوع برنامه‌های عمومی هستند. لیکن اگر قرار باشد از افراد واجد قدرت تصمیم‌گیری در این خصوص که اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده «درسهای مناسب» کدامند، سؤال شود که چه کسی عملاً از قدرت به‌مورد اجرا گذاردن این قبیل موارد مشمول / ممنوع (گنجاندها / طردکردنها، تأیید صلاحیت‌شده‌ها / رد صلاحیت‌شده‌ها) برخوردار است، در آن صورت بعید نیست که در پاسخ استدلال کنند که دلیل چنین فقدان یا عدم حضوری آن است که چنین درسی از مایه‌ها و مضامین و محتوای ایدئولوژیک (عقیدتی) برخوردار خواهد بود - یعنی اینکه انگیزه‌های لازم برای چنین تاریخی از دل ملاحظات و دغدغه‌های بیرونی نسبت به «تاریخ فی نفسه» سر بر خواهند آورد؛ و اینکه چنین درسی به ابزار و وسیله‌ای تبدیل خواهد شد جهت ارائه موضعی خاص برای اهداف و تصمیمهای متقاعدکننده. خوب، این تفکیک بین «تاریخ فی نفسه» یا «تاریخ به خودی خود» تمایز جالبی است زیرا دلالت بر آن دارد - و برای همین امر نیز در نظر گرفته شده است - که تاریخهای معین (عموماً تاریخهای غالب و حاکم) به هیچ‌وجه ایدئولوژیک نیستند، برای مردم موضع یا تکلیف تعیین نمی‌کنند، و

دیدگاههای گذشته را که از خارج از «سوژه» (موضوع) سر بر می‌آورند، ارائه نمی‌کنند. ولی بیشتر دیدیم که معانی بار (داده) شده به تاریخها از قبل تمام توصیفها، ضرورتاً معانی بار شده از بیرون (خارج) هستند؛ نه معانی‌ئی ذاتی و درونی در گذشته (بیش از «چشم‌انداز»ی که معانی ما از قبل در درون گذشته از آن برخوردار بودند پیش از آنکه ما آنها را در آنجا قرار دهیم) بلکه معانی‌ئی که از بیرون (و بیرونیها) به گذشته بار شده است. تاریخ هرگز برای خودش نیست؛ بلکه همواره برای کسی است.

از این رو معقول آن است که بگوییم صورتبندیهای اجتماعی خاص از مورخان خود انتظار دارند تا چیزهای خاصی ارائه نمایند. همچنین این نکته نیز معقول است بگوییم موضعی که به گونه‌ای مسلط و غالب ارائه شده‌اند در جهت منافع و مصالح جناحها و بلوکهای حاکم قدرتمندتر در درون صورتبندیهای اجتماعی قرار خواهند داشت، نه اینکه بگوییم این قبیل مواضع به طور خودکار اتخاذ و ارائه می‌شوند، و یکبار و برای همیشه بلامعارض یا مصون خواهند بود و اینکه «تمامش همین است». این واقعیت که «تاریخ فی نفسه» یا تاریخ به خودی خود ساخت یا سازه‌ای است عقیدتی به معنای آن است که به طور مداوم و مستمر در معرض بازسازی، بازتدوین و سامان‌دهی مجدد از سوی تمام کسانی است که کم و بیش به طور متفاوت از مناسبات قدرت تأثیر پذیرفته‌اند یا تحت تأثیر مناسبات مذکور قرار دارند؛ زیرا حاکمان و محکومان هر کدام قرائتهای خاص خود از گذشته جهت مشروعیت بخشیدن به اعمال و کاربستهای خود را دارند، قرائتهایی که بایستی به منزله قرائتهای نامناسب از برنامه کارگفتنمان غالب حذف و کنار زده شوند. از منظر فوق سامان‌دهیهای مجدد پیامهایی که قرار است ارائه شوند (غالباً بسیاری از این قبیل سامان‌دهیها و دسته‌بندیهای مجدد به لحاظ علمی و آکادمیک «مناقشه و جدل» نامیده می‌شوند) صرفاً باید به‌طور مستمر ایجاد (ساخته) شوند زیرا نیازهای غالب / مغلوب (مسلط / تابع) به‌طور پیگیر و لاینقطع در دنیای واقعی در حال بازآفرینی و بازپروری است، درست در همان حالی که آنان در صدد بسیج مردم در جهت حمایت از منافع خود هستند. تاریخ در قالب چنین تضادی جعل (بُرسازی) گشته و دوام و قوام می‌یابد؛ و این نیازهای متضاد بابت تاریخ نیز قطعاً و به وضوح بر مناقشه‌ها و جدلها (مبارزه برای مالکیت) در باب اینکه تاریخ چیست تأثیر بسزایی می‌گذارند.

بدین ترتیب، در این نقطه، آیا نمی‌توانیم ببینیم که راه پاسخ گفتن به پرسش «تاریخ چیست؟» مطابق با شیوه‌هایی که واقع‌گرایانه‌اند عبارت است از جایگزین ساختن واژه

«چه کسی» (کی) به جای «چه چیزی» (چی) و افزودن واژه «برای» به عبارت مذکور؛ تا در نتیجه پرسش ما نه به صورت «تاریخ چه چیزی است؟» [تاریخ چیست؟] بلکه به صورت «تاریخ برای چه کسی است؟» درآید؟ اگر این کار را بکنیم در آن صورت می‌توانیم ببینیم که تاریخ به راحتی مستعد آن است که پیچیده و معضل‌زا شود، زیرا یک تعبیر / گفتمان مناقشه‌برانگیزی است که نزد گروه‌های مختلف معانی متفاوتی خواهد داشت. زیرا برخی گروه‌ها خواهان تاریخ سترون و کاملاً مبرایی هستند که در آن از تضاد و درگیری و گرفتاری و اندوه خبری نباشد؛ گروهی دیگر طالب آنند که تاریخ به سکوت و سازش یا بی‌تفاوتی و تسلیم‌طلبی بینجامد؛ گروهی نیز بر آنند که تاریخ بایستی تجسم و تبلور تک‌رویهای حاکی از قدرت و استقامت باشد؛ گروه‌هایی معتقدند که رسالت تاریخ ارائه راهبردها و خط‌مشی‌ها (استراتژیها و تاکتیکها)ی است برای انقلاب؛ برخی نیز طالب آنند که تاریخ زمینه‌ها و بسترهایی برای ضدانقلاب فراهم سازد، و نظایر آن. به سادگی می‌توان پی برد که چگونه تاریخ مورد نظر یک فرد انقلابی با تاریخ مطلوب فردی محافظه کار تفاوت دارد. همچنین درک این نکته نیز ساده است که چگونه فهرست موارد کاربرد تاریخ نه تنها منطقی است بلکه عملاً نیز نامحدود و بی‌انتهاست؛ منظورم این است که تاریخ بایستی شبیه چه چیزی باشد تا همگان یک پارو برای همیشه بر سر آن به توافق برسند؟ اجازه دهید با ذکر مثالی به اختصار این نکات و اظهارات را توضیح دهم. جورج اُروِل در رمان خود ۱۹۸۴، می‌نویسد کسانی که حال را کنترل می‌کنند کنترل گذشته را در اختیار دارند و کسانی که گذشته را کنترل می‌کنند کنترل آینده را در اختیار دارند. این مطلب نیز با احتمال زیاد چندان هم تخیلی نیست. از این رو افراد یا مللی که در حال بسر می‌برند به گذشته‌هایی نیاز دارند تا جایگاه کنونی خود را در آنها مشخص (تعیین) سازند و شیوه‌های زیستی فعلی و آتی خود را مشروعیت ببخشند. (البته عملاً «واقعیات» گذشته - یا هر چیز دیگر - با توجه به تمایز واقعیت (فاکت) / ارزش، اساساً به هیچ چیز مشروعیت نمی‌بخشند، ولی نکته مورد خطاب و مورد توجه در اینجا این است که چگونه مردم همان‌گونه که در ظاهر می‌نمایند عمل می‌کنند. لذا مردم واقعاً با گوشت و پوست خود این نیاز را احساس می‌کنند که بایستی ریشه‌های امروز (حال) و فردا (آینده)ی خود را در دیروزها (گذشته‌ها)ی خود پیدا کنند. طی سه دهه اخیر شاهد تلاش‌های زیادی از جانب زنان، سیاهان، گروه‌بندیهای منطقه‌ای، اقلیتهای مختلف و امثالهم برای یافتن چنین دیروزهایی بوده‌ایم (و با توجه به این واقعیت که گذشته

می‌تواند مؤید قرائتها و روایت‌های بی‌شمار بوده و بر آنها مهر تأیید بگذارد و چنین نیز خواهد کرد، باید اذعان نمود که گروه‌های مذکور موفق به یافتن چنین دیروزها (گذشته‌ها) بی‌شده‌اند. از دل این گذشته‌ها تیبین‌هایی برای هستیها، حیاتها و وجودهای فعلی و برنامه‌های آتی بیرون کشیده شده است. قدری پیش‌تر از این تاریخ و جلوتر از این گروه‌ها نیز شاهد تلاش گروه‌ها و طبقات کارگری هستیم که سعی داشتند تا ریشه‌های خود را از طریق ترسیم و پیگیری نوعی خط سیر تمهیدی تاریخی دنبال نمایند. باز پیشتر از آن نیز شاهد تلاش طبقه بورژوازی برای یافتن تبارشناسی خود و اقدام آن برای بنای تاریخ خود برای خود (و دیگران) هستیم. از این منظر، در حقیقت تمام طبقات / گروه‌ها به تحریر و نگارش خود - شرح حالها یا اتوبیوگرافیهای جمعی خود می‌پردازند. تاریخ روش یا راهی است که طی آن مردمان، تا حدودی، به خلق هویت‌های خود اقدام می‌کنند. جایگاه تاریخ به مراتب وسیع‌تر و گسترده‌تر از آن است که صرفاً در محدوده برنامه‌های درسی مدارس یا دانشگاه‌ها گنجانده و محدود شود، گرچه می‌توانیم ببینیم آنچه که وارد این فضاها و محدوده‌ها می‌شود برای تمام طرف‌ها و گروه‌های علاقمند مختلف تا چه اندازه حائز اهمیت حیاتی است.

آیا همواره از این نکته غافلیم؟ آیا بدیهی نیست که پدیده «مشروعیت بخش» مهمی چون تاریخ در نیازهای واقعی و در قدرت ریشه دارد؟ به نظر من چنین است، جز اینکه مواقعی که گفتمان غالب راجع و ناظر به بازنویسی دائمی تاریخ‌هاست این کار را به شیوه‌هایی انجام می‌دهد که نیازهای مذکور را جابه‌جا ساخته و تغییر می‌دهد: در کمال بی‌طرفی به غور و تفکر در این باره می‌پردازد که هر نسل تاریخ‌خاص خود را بازنویسی می‌کند. لیکن سوال اینجاست که چگونه و چرا؟ و جواب قابل بحث، که در کتاب آرول تلویحاً به آن اشاره شد، این است که زیرا مناسبات قدرت به تولید گفتمانهای ایدئولوژیکی چون «تاریخ به مثابه معرفت» [شناخت، دانش] می‌پردازند که برای تمام طرف‌های درگیر بر حسب اقدامات مشروعیت بخش متضاد، ضروری به‌شمار می‌روند. حال وقت آن رسیده است که به جمع‌بندی بحث خود راجع به «تاریخ در نظریه چیست» پردازیم. استدلال من این بود که تاریخ تشکیل شده است از معرفت‌شناسی (اپیستمولوژی)، روش‌شناسی (متدولوژی) و ایدئولوژی: نخست اینکه اپیستمولوژی یا معرفت‌شناسی نشان می‌دهد که ما هرگز نمی‌توانیم واقعاً گذشته را بشناسیم (شناخت واقعی گذشته امکان‌پذیر نیست): شکاف و فاصله بین گذشته و تاریخ (تاریخنگاری)

شکاف یا تفاوتی است وجودشناختی^{۴۱} یا هستی‌شناختی، یعنی تفاوت یا شکافی که دقیقاً در خود سرشت و ماهیت چیزها نهفته است، به طوری که هیچ حجمی از تلاشها و اقدامات معرفت‌شناختی قادر به رفع این تفاوت یا اختلاف و قادر به پر کردن این شکاف یا فاصله نیست. دوم اینکه مورخان به منظور کاهش دامنه تأثیر و نفوذ مورخ تفسیرگر به ابداع راههایی عملی دست زده‌اند، یعنی با ارائه روشهای دقیق و سختگیرانه‌ای که بعداً سعی کردند به شیوه‌های مختلف آنها را در سطح وسیع و همگانی تعمیم بخشیده و جهانشمول سازند، به طوری که اگر همگان آن روشها را در عمل به کار می‌بستند قطعاً أم‌القرائی از مهارتها، مفاهیم، الگوها، خط‌مشی، شیوه‌ها، برنامه‌های معمول و روزمره،^{۴۲} و اسلوبها یا رویه‌ها^{۴۳} می‌توانست تحقق عینی پیدا کند. مع‌ذلک روش‌شناسیهای بی‌شماری وجود دارد؛ مفاهیم به اصطلاح أم‌القرائی (محوری) ساختار یا سازه‌ای اخیر و نا تمام و جانبدارانه به‌شمار می‌روند، و گفته‌ام که دلیل وجود تفاوتی که در اینجا به چشم ما می‌آیند این است که تاریخ اساساً گفتمان متنازع فیه و مورد مناقشه‌ای است، عرصه‌ای محصور و مورد تاخت و تاز که در آن ملل، مردمان، طبقات و گروهها در قالبایی خود - شرح حال نگارانه (اتو - بیوگرافیکال) تفسیری از گذشته ارائه می‌دهند که باب طبع و خوشایند خودشان باشد. خارج از این بند و بستها و بیرون از این قید و فشارها تاریخ قطعی، معتبر، همیشگی و کاملی وجود ندارد؛ هر نوع اجماع (موقت) تنها زمانی قابل تحقق است که صداهای غالب و مسلط بتوانند سایر صداها را خواه از طریق قدرت آشکار یا از طریق ادغام و ترکیب پنهان خاموش و سرکوب سازند. و بالاخره سوم اینکه تاریخ نظریه است و نظریه نیز امر یا جریانی است ایدئولوژیک و ایدئولوژی نیز قطعاً جز منافع مادی چیز دیگری نیست. ایدئولوژی کیفیت سیال و نافذ داشته و به درون تمام سوراخ سینه‌های تاریخ نفوذ می‌کند، منجمله به درون کاربستهای روزمره و معمول تاریخ‌پردازها و تاریخ‌سازها در آن دسته از نهادها و مراکزی که در صورتبندی اجتماعی ما عمدتاً در راستای تحقق همین هدف و در خدمت به آن تأسیس گشته‌اند، که در رأس همه آنها دانشگاهها قرار دارند. حال بیابید نگاهی بیفکنیم به تاریخ در مقام این نوع کاربست یا عمل یعنی کاربست تاریخ سازی در نهادها و مراکز علمی - آموزشی عالی.

□ تاریخ چیست: در عمل

من دقیقاً به این نتیجه رسیده‌ام که تاریخ بنابه بی‌شمار دلایل متفاوت و همین‌طور در مکانهای بسیاری ساخته و تدوین شده است و در آینده نیز خواهد شد؛ همچنین به این نتیجه رسیده‌ام که یکی از این نوع تاریخها، تاریخ حرفه‌ای است یعنی تاریخ تولید شده توسط (عموماً) مورخان حقوق‌بگیری که (به‌طور کلی) در مراکز آموزش عالی و به ویژه دانشگاهها کار می‌کنند. جان هارولد پلامب مورخ، در کتاب مرگ گذشته،^{۴۴} این قبیل تاریخ حرفه‌ای (التونی) را به منزله فرایند کوشش برای احراز و اثبات صدق یا حقیقت چیزهایی توصیف می‌کند که در گذشته رخ داده‌اند، چیزهایی که بعداً می‌توان آنها را در برابر «گذشته‌های» مبتنی بر حافظه مردمی / عقل سلیم / دانش اکتسابی یا دانش دستورالعملی و راهنمای عمل کنار گذاشت تا از این طریق سازه‌های نیمه‌کاره، نیمه‌هضم شده و نیم‌بند یا نپخته (از نظر پلامب) را از سر راه برداشت. پاتریک رایت در کتاب خود تحت عنوان درباره‌زیستن در کشوری کهن^{۴۵} استدلال کرده است که نه تنها ایفای رسالت پلامب غیرممکن است زیرا، همان‌گونه که دیده‌ایم، چیزی به نام حقایق تاریخی (مورخان) غیرپیچیده و غیرمعضل‌زا به معنای دقیق کلمه وجود ندارد؛ و اینکه نه تنها هدف پلامب احتمالاً چندان مطلوب و خوشایند نیست زیرا، مثلاً در حافظه مردمی، به راحتی ممکن است توانمندیها و قرائنهای بدیلی نهفته باشند که گه‌گاه لازم باشد به مخالفت و مقابله با تاریخهای «رسمی» برخیزند (رایت توصیه می‌کند که در اینجا ما به خاطرات و حافظه داشت‌های کارگران و رنجبران در کتاب ۱۹۸۴ جورج ارول فکر کنیم). بلکه همچنین به این خاطر که یک نوع نهاد که در آن چنین ریشه‌کن‌سازی یا قلع و قمع کردن می‌تواند به اجرا درآید، یعنی نهاد آموزشی، خود از نزدیک شدیداً درگیر فرایندهای خوپذیری اجتماعی از نوع حافظه مردمی آن است. زیرا گرچه مورخان حرفه‌ای قاطعانه خود را به عنوان محققان و پژوهشگرانی آکادمیک و بی‌طرف معرفی می‌کنند، و گرچه آنان یقیناً از برخی جهات «دور» هستند، مع‌ذکب بهتر و روشنگرانه‌تر آن است که این قبیل کارورزان را چندان خارج از مناظره ایدئولوژیک فرض نکنیم، بلکه آنان را واجد مواضعی بسیار غالب در درون آن بدانیم؛ و تاریخهای حرفه‌ای را نیز به منزله تعابیری از این مسئله بدانیم که در حال حاضر ایدئولوژیهای غالب چگونه به

44. H. Plumb, *The Death of the Past* (London: Macmillan, 1969), *passim*.45. P. Wright, *Living in an Old Country* (London: Verso, 1958).

تشریح و تبیین «آکادمیک» تاریخ می‌پردازند. نکته بسیار بدیهی این است که وقتی از منظر «تاریخی» و فرهنگی گسترده‌تری بنگریم، خواهیم دید که سرمایه‌گذارهای چند میلیون پوندی در مؤسسات و نهادهایی نظیر دانشگاهها و مراکز آموزش عالی ما (بریتانیا) بخش اصلی و لاینفک روند باز تولید صورتبندی اجتماعی در حال پیشرفت به‌شمار می‌روند و از این رو در صف اول پاسداری فرهنگی (معیارهای آکادمیک) و نظارت ایدئولوژیک [عقیدتی] قرار دارند؛ اگر از چنین جایگاهی برخوردار نباشند، تا حدی ناشی از بی‌دقتی یا بی‌مبالاتی خواهد بود.

با توجه به این نکته که تا اینجا سعی کرده‌ام تا تاریخ را در حد فاصل بین منافع واقعی و فشارها قرار دهم، لذا ضروری است که فشارهای «پژوهش‌گرا» را نیز مورد لحاظ قرار دهم، نه تنها به این خاطر که این تاریخ نوع آنهاست که عمدتاً به تعریف این حوزه در ارتباط با اینکه «تاریخ واقعاً چیست» می‌پردازد، بلکه به این دلیل که این همان نوع تاریخی است که در سطوح پیشرفته و در دوره‌های لیسانس تدریس و تحصیل می‌شود. فرد در این دوره‌ها عملاً به تاریخ علمی - دانشگاهی هدایت می‌گردد، و باید همانند حرفه‌ایها شود. ولی سؤال این است که حرفه‌ایها شبیه چه چیزی هستند و چگونه به ساختن تاریخها می‌پردازند؟^{۲۶}

اجازه دهید به این شیوه شروع کنیم. تاریخ توسط گروهی از کارگران به نام مورخان هنگامی که سرکار می‌روند تولید می‌شود؛ و این شغل یا کارشان است. و هنگامی که سرکار می‌روند چیزهای قابل شناسایی و معینی را با خود همراه می‌برند: نخست) آنان شخص خودشان را همراه می‌برند: ارزشها، مواضع، و چشم‌اندازهای ایدئولوژیک‌شان را.

دوم) آنان پیش‌فرضهای^{۲۷} معرفت‌شناختی خود را به همراه می‌برند. البته این پیش‌فرضهای معرفت‌شناختی همواره به‌گونه‌ای کاملاً آگاهانه در ذهن و ضمیر مورخان جای ندارند و چنین نیست که مورخان آگاهانه به آنها اعتقاد داشته باشند، بلکه مورخان شیوه‌ها و راههای کسب «شناخت» و معرفت را «در ذهن» خواهند داشت. در اینجا پای

۲۶. بحث و بررسی جامع‌تر درباره این نوع کارستهارا می‌توان در کتاب مهم و مفید مایکل استفورد تحت عنوان ماهیت دانش تاریخی به‌ویژه از فصل چهارم به بعد دید:

M. Stanford, *The Nature of Historical Knowledge* (Oxford: Blackwell, 1986).

47. presuppositions

طیفی از مقولات^{۴۸} - مقولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، عقیدتی و غیره - و طیفی از مفاهیم^{۴۹} در عرض و در درون این مقولات (مثلاً در درون مقوله سیاسی می‌توان به کاربرد فراوان مفاهیمی چون طبقه، قدرت، دولت، حاکمیت، استقبال، اقتدار، مشروعیت و امثالهم برخورد) و پای طیف گسترده‌ای از مفروضات^{۵۰} دربارهٔ ثبات و پایداری (تداوم)، یا از جهات دیگر، پای انسانها (که در تعبیری کنایی و غیرتاریخی غالباً تحت عنوان «سرشت انسانی» یاد می‌شود) به میان کشیده خواهد شد. مورخ با استفاده از این مقولات، مفاهیم و مفروضات به اقامهٔ فرضیه‌ها،^{۵۱} تدوین تجربیات، و سامان‌دهی و باز سامان‌دهی مطالب و موضوعات و مواد و مصالح خود به منظور جمع و منع^{۵۲} اقدام خواهد کرد. مورخان همچنین از واژگان تعبیر و اصطلاحات فنی نیز استفاده می‌کنند و این تعبیر و اصطلاحات به نوبهٔ خود (صرف‌نظر از اینکه الزاماً غیرتاریخی هستند) نه تنها بر آنچه که مورخان می‌گویند بلکه بر نحوهٔ بیان آنها توسط مورخان نیز تأثیر می‌گذارند. این قبیل مقولات، مفاهیم و واژگان مدام در معرض بازنگری قرار داشته و روی آنها کار مجدد صورت می‌گیرد، لیکن مورخان بدون آنها هرگز قادر به درک تفسیرها و ارزیابیهای یکدیگر یا تدوین و اقامهٔ ارزیابیها و تفسیرهای خاص خود نخواهند بود، مهم نیست که تا چه اندازه ممکن است راجع به چیزها باهم اختلاف داشته باشند.

۱۹۱

سوم) مورخان برای کار دقیق روی مطالب یا مواد و مصالح واجد رویه‌ها یا اسلوبها و برنامه‌های معمول روزمره (روشها، به معنای دقیق کلمه) هستند: راهها و شیوه‌هایی برای بررسی خاستگاهها، موضع، اعتبار، سندیت، موثوقیت، قابلیت اعتماد و اتکا و بررسی دیگر ویژگیهای مواد و مطالب مذکور. این برنامه‌های معمول و روزمره^{۵۳} در مورد تمام مواد و مصالح یا مطالبی که روی آنها کار صورت گرفته است به اجرا درخواهند آمد، گرچه با درجات متفاوتی از تمرکز و دقت و سختگیری (خطاها، اشتباهات و سوءبرداشتهای بسیاری رخ می‌دهند). در اینجا با طیفی از تکنیکها و فنون متنوع سروکار خواهیم داشت: از شرح دقیق و مبسوط جزئیات گرفته تا پرداختن به اصول و مبادی؛ اینها همان نوع کاربستهایی است که غالباً از آنها تحت عنوان «مهارت‌های مورخان» یاد می‌شود، تکنیکهایی که اینک ما به‌طور گذرا و در حال عبور می‌توانیم آنها را

48. categories

49. concepts

50. assumptions

51. hypotheses

52. exclude include

53. routines

به منزله لحظات یا گشتاورهایی در حال گذر در ترکیبی از عواملی بسینیم که دست به دست هم داده و تاریخ را می‌سازند. (به عبارت دیگر تاریخ درباره «مهارتها» نیست.) بدین ترتیب مورخ با مسلح شدن به این نوع کاریستها به گونه‌ای مستقیم‌تر می‌تواند به کار «سر هم کردن و به هم بافتن» تاریخی چند بپردازد - «تاریخ‌سازی، ساختن تاریخها».

چهارم) مورخان هنگامی که دست به کار یافتن مواد و مطالب متنوع جهت کار کردن روی آنها و «پروراندن و از کار درآوردن» آنها می‌شوند، مدام در مسیرهای مختلفی بین آثار منتشر شده دیگر مورخان (اوقات کاری متبلور شده در شکل کتب، مقالات و غیره) و مطالب منتشر نشده تردد می‌کنند. این مطالب منتشر نشده «نسبتاً نو» را می‌توان نشانه‌ها و ردپاهای گذشته خواند (فی‌الواقع نشانه‌های به جای مانده از گذشته - اسناد، مدارک، یادداشتها، مصنوعات و محصولات هنری و نظایر آن)؛ این نشانه‌ها و ردپاها (traces) ترکیبی هستند از نشانه‌ها و ردپاهای شناخته شده (ولی کمتر مورد استفاده قرار گرفته)، نشانه‌های جدید استفاده نشده و احتمالاً ناشناخته، و نشانه‌های کهن و قدیمی؛ یعنی مطالب و مواد قبلاً استفاده شده‌ای که در حال حاضر، به دلیل نشانه‌های یافته شده جدید / نسبتاً جدید، می‌توان آنها را در بسترهایی کاملاً متفاوت با بسترهایی که قبلاً در آنها قرار داشتند جای داد. بدین ترتیب مورخ می‌تواند شروع کند به سازمان‌دهی تمام این عناصر به روشهایی جدید (و متنوع) - همواره در جست و جوی یافتن آن «تز اصلی» ای که در اشتیاق و افری نسبت به آن بسر می‌برد - و به تبع آن شروع کند به متحول و دگرگون ساختن نشانه‌های عینی و واقعی پیشین و تبدیل آنها به «عینی و واقعی در اندیشه»، یعنی به ارزیابیها و برآوردهای مورخان. در اینجا مورخ عملاً به باز تولید نشانه‌های گذشته در قالب مقوله‌ای جدید می‌پردازد و این عمل متحول‌سازی یا «دگرگون‌سازی» - گذشته به تاریخ - کار اصلی اوست.

پنجم) آنگاه مورخان پس از انجام تحقیقات و پژوهشهای خود، بایستی آنها را به رشته تحریر و نگارش درآورند. در اینجا است که بار دیگر عوامل معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و ایدئولوژیک وارد گود می‌شوند، با کاریستها یا اعمال روزمره گره خورده و رابطه‌ای درونی با آنها برقرار می‌سازند، چنانکه در تمامی مراحل پژوهش انجام خواهند داد. بدیهی است که این قبیل فشارهای روزمره با هم تفاوت خواهند داشت لیکن پاره‌ای از آنها به قرار زیرند:

(۱) فشارهایی از سوی خانواده و یا دوستان («کارِ آخر هفته دیگه بسه!»، «به خدا خسته شدیم از این همه کار کردنت!»، «نمی‌تونی به استراحتی به خودت بدی و برای یه بار هم که شده کارتو تعطیل کنی!»؛

(۲) فشارهای وارده از جانب محل کار یعنی اعمالِ نفوذهای مختلف از سوی رؤسا و مقامات دانشگاه، دانشکده، گروه، رؤسای دوایر، گروههای هم‌قطار و همکار، سیاستهای پژوهشی و برنامه‌ریزیهای تحقیقاتی نهادها و، به جرأت باید گفت، تعهد و پایبندی به آموزش دانشجویان، که جملگی دست به دست هم داده و فشار خود را وارد می‌سازند؛

(۳) فشارهایی که با توجه به چندین عامل از سوی ناشران وارد می‌گردد:

الف) نوع‌گزینش و چینش واژه‌ها:^{۵۴} موانع و قید و بندها یا تضيیقات موجود در برابر واژه‌گزینی و واژه‌چینی بسیار چشمگیر بوده و تأثیرات زیادی نیز دارند. فکرش را بکنید اگر حجم و اندازه کلیه کتب و آثار منتشره یک سوم کوچک‌تر یا چهاربرابر بزرگ‌تر از اندازه «معمول» آنها می‌بود، دانش و معرفت تاریخی تا چه اندازه متفاوت از آن چیزی می‌شد که در حال حاضر در اختیار داریم.

ب) قطع و شکل:^{۵۵} اندازه صفحات، چاپ مصور یا غیرمصور، رنگی یا سیاه و سفید، واجد کتاب‌شناسی، فهرست نمایه‌ها، جداول، نمودارها و امثالهم یا فاقد اینها؛ به صورت آزاد برگ یعنی در شکل صفحات کلاسوری قابل جدا کردن، همراه با کاست، نوار یا ویدئو - تمامی این موارد نیز فشارها و تأثیراتی دربردارند.

ج) بازار (مخاطب):^{۵۶} اینکه مورخ چه کسی را مخاطب یا مصرف‌کننده (بازار) کالای تولیدی (کتاب) خود بداند نیز بر مطالب کتاب (آنچه گفته شده است) و بر نحوه بیان آن مطالب تأثیر خواهد گذاشت: به این نکته بیندیشید که نگارش انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه تا چه اندازه بایستی برای مخاطبان مختلف نظیر کودکان دبستانی، نوجوانان دوره متوسطه راهنمایی، جوانان دبیرستانی، دانشجویان دانشگاهها، غیراروپاییان، «متخصصان انقلابی»، علاقمندان عام و... «متفاوت» باشد.

د) مهلت مقرر:^{۵۷} اینکه نویسنده در کل چقدر زمان یا فرصت برای انجام تحقیقها و پژوهشهای خود و چقدر وقت برای تحریر و نگارش آنها دارد، و این وقت یا زمان کاری

چگونه تخصیص یافته است (هفته‌ای یک روز، یک ترم کامل، پایان هفته‌ها) نیز، مثلاً، بر امکان استفاده از منابع، در دسترس بودن منابع، تمرکز حواس مورخ و امثال آن تأثیر بسزایی خواهد داشت. در اینجا نیز انواع شرایطی که ناشر در خصوص اتمام کار (در قرارداد چاپ و نشر اثر با مؤلف) پیش‌بینی یا مقرر می‌کند غالباً تأثیری قاطع و تعیین‌کننده دارند.

ه) سبک ادبی: ۵۸ نحوه و نوع نگارش مورخ یا سبک و سیاق ادبی و نثر خاص وی (جدلی، خطابی، گفتمانی، فخیم و آراسته، پرطمطراق و رنگارنگ، پرشور و حرارت و جانبدارانه، خرده‌گیرانه و فضل‌فروشانه، و یا ترکیبی از تمام اینها) و همچنین عرضه‌های دستوری، نحوی، معناشناختی و نشانه‌شناختی مورد استفاده مؤلف نیز جملگی بر ارزیابی و تفسیر تأثیر خواهند گذاشت و ممکن است نیاز به آن باشد که به منظور تطبیق با شیوه‌های نگارش، رسم‌الخط، تکنیکها و فنون صفحه‌آرایی، علائم نقطه‌گذاری، فرمت و دیگر کلیشه‌های مورد استفاده و رایج نزد ناشر اصلاحات و جرح و تعدیلهایی در آنها به عمل آید.

و) داوران مُعَرَف (referees): معمولاً ناشران پیش از چاپ هر اثر نسخه‌های دستنوشته آن را جهت اظهارنظرهای کارشناسانه و ارزیابی در خصوص کم و کیف آن برای خوانندگان اهل فن [جهت شناسایی (شناساندن)، داوری و اظهارنظر راجع به ارزش چاپ و انتشار آن] ارسال می‌دارند. آنان نیز به نوبه خود ممکن است در خصوص اثر مذکور کم و کیف مطالب آن، شکل و ساختمان کلی آن خواستار تغییرات جدی و بنیادینی شوند (برای نمونه، خود همین کتاب حاضر در اصل حجمش دو برابر اندازه فعلی آن بود)؛ البته ناگفته نماند که برخی از داوران معرف به غرض‌ورزی و اعمال اهداف و اغراض شخصی شهره‌اند.

ز) بازنویسی: در تمام مراحل تازمانی که متن به چاپ نهایی برده شود، بازنویسی صورت می‌گیرد. بعضی وقتها بخشهایی از متن مستلزم سه چرکنویس یا مسوده خواهد بود، و بعضی وقت‌ها این رقم بالغ بر سیزده بار خواهد بود. ایده‌های درخشان که در آغاز اشاره و ذکر آنها ضروری به نظر می‌رسید وقتی سعی نمودید تا چندین بار آنها را بنویسید و تکرار کنید، بیش از حد خسته‌کننده و ملالت‌بار می‌شوند؛ در این قسمت نیز چیزهایی که در اصل قصد درج و گنجاندن آنها را در متن خود داشتید کنار گذاشته

می‌شوند و چیزهایی که در متن باقی مانده‌اند نیز گویی مدیون شانس و اقبال بوده‌اند. حال با توجه به اینکه نویسنده روی تمام آن نشانه‌ها و آثار و علائمی «کار می‌کند» که مدتهای مدید قبل (به گونه‌ای ناقص) خوانده شده بودند و یادداشت برداری شده بودند، در این صورت چه نوع قضاوت‌هایی در اینجا دخیل هستند؟

وقس علی هذا. خوب، اینها نکاتی بدیهی‌اند (در اینجا حساب کنید چه تعداد عوامل بیرونی، منظور عوامل بیرون از «گذشته»، روی شما عمل می‌کنند و بر آنچه که در مقالات و مطالبتان می‌نویسید تأثیر می‌گذارند)، لیکن چیزی که در اینجا باید بر آن انگشت تأکید گذارد این است که هیچ‌یک از این فشارها، در حقیقت هیچ‌یک از فرایندهای مورد بحث در فصل حاضر، بر وقایع و رخ دادهایی که مسئول یا عامل به حساب آمده‌اند عمل نکرده و تأثیری نگذاشته‌اند؛ مثلاً روی برنامه‌ریزی نیروی انسانی در جنگ جهانی اول. در اینجا نیز شکاف‌های بین گذشته و تاریخ دهان می‌گشایند.

ششم) آنچه تاکنون نوشته شد راجع به تولید تاریخها بوده است. ولی متون (کتب و آثار) نیز بایستی خوانده شوند؛ مصرف شوند. درست همان‌گونه که می‌توانید کیکی را با استفاده از بی‌شمار شیوه‌های متفاوت (به آرامی و تآنی ببلعید)، در موقعیتهای مختلف (سرکار، موقع راندن اتومبیل)، در ارتباط با سایر وعده‌های غذایی (مثلاً پیش از آن به اندازه کافی غذا خورده باشید و معده‌تان پر باشد، در آن صورت هضم کیک سخت خواهد بود) و در شرایط یا محیطهای متنوع دیگر (در صورتی که در حال رژیم گرفتن باشید، در جشن عروسی) مصرف نمایید و در عین حال هیچ‌یک از این موارد مجدداً بار دیگر دقیقاً به همان شکل هرگز تکرار نخواهد گشت، به همین نحو مصرف یک متن نیز در بی‌شمار بسترها و زمینه‌های متفاوت و متنوعی صورت خواهد گرفت که خود را تکرار نمی‌کنند. به‌طور قطع و یقین هیچ دو قرائتی را نمی‌توان یافت که کاملاً شبیه و یکسان باشند. (برخی اوقات ممکن است مطالب و اظهاراتی در حاشیه‌های یک کتاب بنویسید و بعد، چند صباحی دیگر به‌طور اتفاقی به آن بربخورید، ولی هیچ‌یک به خاطر نیاورید که آن مطالب و اظهارات را چرا و به چه دلیل در آنجا نگاشته بودید؛ علی‌ای حال کلمات، عبارات و جملات همانهایی هستند که خودتان در حاشیه آن صفحه یا صفحات نگاشته بودید؛ کلمات همان کلمات، صفحه همان صفحه و مطالب همان مطالب. خوب، نکته صرفاً این است که با این توصیف معانی چگونه معنای خود را حفظ می‌کنند؟) بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان تضمین نمود که قرائتی، ولو از شخصی واحد، کراراً نتایج

و تأثیرات واحد و مشابهی را در پی داشته باشد؛ این به معنای آن است که مؤلفان نمی‌توانند اهداف، نیات، مقاصد، پیامها، برآوردها، ارزیابیها و تفاسیر خود را به خوانندگان تحمیل نمایند. برعکس، خوانندگان نیز نمی‌توانند به‌طور کامل به‌کنه همه آنچه که مؤلفان در نظر دارند پی ببرند. وانگهی، متن واحد را ابتدا می‌توان وارد بستر گفتمانی وسیع و گسترده نمود سپس آن را وارد بستر گفتمان دیگری ساخت: هیچ محدوده یا حد و مرز منطقی وجود ندارد، هر تقریر (قرائت، خواندن) یا تحریر (کتابت، نوشتن) دیگری است. این همان دنیای متن شالوده‌شکنی است که در آن هر متن می‌تواند، در «هم - متن‌ها» یا بسترهای^{۵۹} دیگر، بی‌شمار معانی دیگری پیدا کند و به معنای چیزهای مختلفی باشد. اینجا «عرصه یا عالم تفاوت» است.

مع الوصف این اظهارات اخیر ظاهراً معضل‌ساز به نظر می‌رسند (ولی آیا درباره قرائت شما معضلی برایتان پیدا شد؛ آیا معضل شما با مال من تفاوت دارد؟). معضل مطرح شده برای من این است: گرچه ظاهراً به نظر می‌رسد مطالب و اظهارات فوق بیانگر آنند که جملگی جریان تفسیری مداوم و بلاوقه‌ای هستند که در حقیقت آنها را به شیوه‌هایی نسبتاً قابل پیش‌بینی «قرائت می‌کنیم»؛ ولی، از منظر مذکور، چه چیزی موجب تحکیم و تثبیت قرائتها می‌شود؟ به هر حال، این‌گونه نیست که بر سر تمام چیزها از سیر تا پیاز توافقی دقیق و موبه‌مو صورت بگیرد، زیرا جزئیات و دقایق همواره معلق و شناور خواهند بود - همواره می‌توان چیزهای خاصی به وجود آورد که کم و بیش معنا داشته باشند - ولی توافقه‌ای کلی و عام صورت می‌گیرند. چنین توافقهایی به خاطر قدرت به عمل می‌آید؛ در اینجا به ایدئولوژی باز می‌گردیم. زیرا احتمال چیزی که مانع استفاده کاملاً ارادی و دلخواهی از متون می‌شود این واقعیت است که متون معین بیش از سایر متون به برخی از متنها نزدیک‌تر هستند؛ کم و بیش قابل جای دادن در ژانرها و گنجاندن در حد فاصلها هستند؛ کم و بیش مطابق با نیازها، خواستها و سلیقه‌های مردم - که در متون نیز مطرح شده‌اند - هستند. و لذا، پس از اُرول، آنها [متون] شباهتها، پیوستگیها، وجوه اشتراک و نقاط ثابتی (فهرست کتب و مقالات، مجموعه مقالات دایرةالمعارفی، دهدهی دیوئی) پیدا کردند که خود در نهایت دلخواهی هستند، ولی با نیازها و مطالبات دائمی‌تر گروهها و طبقات ارتباط دارند: ما در یک نظام اجتماعی

زندگی می‌کنیم - نه در یک بخت اجتماعی.^{۶۰} این حوزه پیچیده ولی اساسی و مهمی است که باید مورد لحاظ قرار بگیرد و در اینجا می‌توانید به متون و آثار نظریه پردازانی چون آرشولز، تری ایگلتون، اس. فیش و تی. پنت برخورد و ببینید که این کار مهم چگونه در آثار مذکور مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.^{۶۱} همچنین می‌توانید به غور و تأمل در این باره بپردازید که چگونه این وضعیت نسبتاً گمراه‌کننده - وضعیت بی‌ثبات و عنان گسیخته‌ای که منطقی‌تاً نیاز و اجباری به سر و سامان یافتن یا تثبیت شدن و جا افتادن ندارد ولی در عمل چنین می‌کند - در پیوند با نوعی اضطراب و دغدغه تفسیری قرار دارد که غالباً دانشجویان دارند. اضطراب و دغدغه آنان این است: اگر فکر می‌کنید تاریخ چیزی است که مورخان می‌سازند، و اینکه آنها آن را براساس شواهد و مدارک قلیل و ناچیز می‌سازند، اینکه تاریخ ناگزیر امری تفسیری است و اینکه در هر بحث و ماجرا حداقل با نیم‌دوجین طرفهای درگیر و جهت‌گیرها و سمت و سوهای مختلف و متضاد سر و کار داریم به طوری که به راحتی می‌توان گفت که تاریخ نسبی است؛ بنابراین با این تفصیل، اگر تاریخ چیزی نیست جز تفسیر صرف یا اینکه فقط تفسیر به نظر می‌رسد و کسی واقعاً آن را نمی‌شناسد و شناختی واقعی و عملی از آن ندارد، در آن صورت چرا خود را به زحمت و درد سر انجام دادن آن می‌اندازیم؟ بیخودی چرا متحمل این همه زحمت و مرارت می‌شویم؟ اگر تاریخ تماماً نسبی باشد، پس مقصود چیه؟ این یک وضعیت یا حالت ذهنی است که می‌توانیم آن را «نسبیت‌گرایی بد فرجام» بنامیم.

به یک معنا این شیوه نگرش به چیزها نگرش مثبتی است. نگرشی آزادکننده و رهایی‌بخش است، زیرا هرگونه قطعیات، بدیهیات و امور مسلم کهن را به دور می‌ریزد و کسانی را که از آنها بهره می‌بردند و منتفع بودند آشنا می‌سازد. و به یک معنا هر چیزی نسبی (تاریخی‌گرا) است. ولی، چه آزادی‌بخش باشد و چه نباشد، همچنان بعضاً افراد را در حالتی قرار می‌دهد که احساس کنند گویا در بن بست قرار گرفته‌اند. با این وجود نیازی به آن نیست. شالوده‌شکنی از تاریخهای دیگران پیش شرط لازم برای پی‌ریزی و

۶۰. social random بی‌هدفی و بی‌برنامگی اجتماعی

۶۱. R. Scholes, *Textual Power* (London: Yale P., 1985) T. Eagleton, *Criticism and Ideology* (London: New Left Books, 1976) S. Fish, *Is There a Text in This Class?* (Cambridge, Mass.: Harvard P., 1986); T. Bennett, op. cit.

بنای تاریخ خودتان به شیوه‌هایی است مبین اینکه می‌دانید دارید چکار می‌کنید؛ به شیوه‌هایی یادآور این نکته به شما که تاریخ همواره «تاریخ برای کسی» است. زیرا گرچه، همان‌طور که گفتم، منطقاً تمام ارزیابیها و تفاسیر معضل‌زا و نسبی هستند، ولی مسئله یا نکته اصلی این است که برخی از آنها عملاً غالب و مُسیطر و در مرکز هستند و بقیه مغلوب، تحت سیطره و در حاشیه قرار دارند. همه آنها به لحاظ منطقی (منطقاً) یکسان و مشابه و همانند یکدیگرند ولی در عمل و در واقعیت کاملاً با هم تفاوت دارند؛ در هر سلسله مراتب ارزشیابانه (گرچه در نهایت غیرمستدل و بی‌اساس) جای دارند. در این صورت سؤال این است که «چرا؟» و جواب این است که زیرا دانش با قدرت مرتبط است و اینکه، در درون صورتبندیهای اجتماعی، کسانی که واجد بیشترین قدرت هستند (قدرتمندترین افراد) توزیع و مشروعیت بخشیدن به «دانش» در برابر منافع رابه بهترین وجهی که بتوانند، در اختیار دارند. این شیوه یا راهی است خارج از نسبی‌گرایی در نظریه، با تحلیلهایی از قدرت در عمل؛ لذا یک چشم‌انداز نسبی‌گرا نیازی نیست که به یأس و نومیدی بینجامد بلکه مقدمه و فتح بابی خواهد بود برای تائید و تصدیق‌کلی یا شناخت عام این نکته که اشیا (چیزها) و پدیده‌ها چگونه عمل خواهند کرد. این رهایی‌بخش است. به‌طور بازتابی و انعکاسی، شما نیز می‌توانید تاریخهایی بسازید.

□ در تعریف تاریخ

استدلالم این بوده است که تاریخ در اصل همان چیزی است که مورخان می‌سازند. خوب با این حساب پس این همه جار و جنجال و الم‌شنگه برای چه؟ آیا این همان «تاریخ چیست» نیست، به عبارت دیگر آیا «تاریخ چیست» همین نیست؟ به یک معنا چرا، ولی قطعاً نه به‌طور تمام و کمال. کاری را که مورخان به معنای دقیق و عملی کلمه انجام می‌دهند، نسبتاً به راحتی می‌توان توصیف کرد؛ می‌توانیم شرح دقیق جزئیات یک شغل را روی کاغذ ترسیم نماییم. لیکن معضل زمانی پدیدار می‌شود که این فعالیت، همان‌طور که باید، وارد حوزه مناسبات قدرت در درون هر صورتبندی اجتماعی می‌شود که از آن برخاسته است؛ زمانی که افراد، گروهها و طبقات مختلف به طرح این پرسش بپردازند که: «تاریخ برای من یا ما به چه معنایی است، و چگونه می‌توان از آن استفاده یا سوءاستفاده به عمل آورد؟» در اینجا - یعنی در عرصه کاربردها و معانی -

است که تاریخ چنین پیچیده و معضلاً می‌شود؛ یعنی زمانی که پرسش «تاریخ چیست؟»، همان‌گونه که پیشتر شرح داده‌ام، به صورت پرسش «تاریخ برای چه کسی است؟» در می‌آید. این حرف آخر و جان کلام است؛ خوب، تاریخ برای من چیست؟ یک تعریف:

تاریخ گفت‌مان پیچیده، معضلاً و دائماً در حال تغییر جهانی است که علی‌الظاهر راجع به وجهی از جهان، یعنی گذشته، بوده و توسط گروهی از کارگران سریع‌الانتقال، هشیار و حاضر‌الذهنی (در فرهنگ ما اساساً مورخان حقوق‌بگیر) تولید می‌شود که شدیداً در پی کار خود هستند، مطابق با روشهای قابل شناسایی متقابلی که از نظر مواضع معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، عقیده‌شناختی (ایدئولوژیک) و به لحاظ علمی کاملاً تثبیت و تحکیم گشته‌اند؛ کارگرانی که محصولات و تولیداتشان به محض انتشار و عرضه به بازار در معرض یک سری استفاده‌ها و سوءاستفاده‌هایی قرار می‌گیرند که منطقی‌نامحدودند ولی در عمل عموماً با گستره متنوعی از پایگاههای قدرت همخوانی دارند که در تمامی گشاورها و لحظات حضور داشته و به ساخت و توزیع معانی تاریخها در راستای یک طیف غالب - حاشیه‌ای می‌پردازند.^{۶۲}

۶۲. این تعریف با تعریفی که جان فورا از ادبیات در کتاب خود به دست داده است مغایرتی ندارد:

ohn Fro . *Marxism and Literary History* (Cambridge . Mass.: H P, 1986).

به عقیده فورا ادبیات «نشان‌دهنده یا بیانگر مجموعه کارسهای است برای دلالت که به‌گونه‌ای جمعی و در بستر اجتماعی به‌منزله نوعی وحدت، نظام‌مند و سیستماتیزه شده‌اند، و به نوبه خود به تنظیم و قاعده‌مند ساختن روند تولید، پذیرش و انتشار متون تعیین شده برای این مقوله می‌پردازند. به این ترتیب ادبیات شکل یا قالب عام و مشترکی از بافتندی یا متن‌مندی را برای متونی فراهم می‌سازد که به لحاظ صوری (شکلی) و از نظر زمانی دچار آشفتگی، گسست و پراکندگی هستند. گرچه این فضای مشترک می‌تواند توسط رژیمها یا مجموعه‌های متضاد و ستیزنده‌ای از نشانه‌ها و دلالت‌های متناظر (مشابه) و هماهنگ با مواضع طبقاتی (یا نژادی یا جنسی یا مذهبی) متفاوت و شالوده‌های نهادین متفاوت آنها از هم دریده و گسسته گردد» (ص ۸۴).



پښتونستان د علومو، انساني او مطالعاتو فریښکې
پرتال جامع علوم انساني